

پژوهشی زبان‌شنانه در باره قطعه شعر هُرمزگان



غار هزار میرد در نزدیکی روستای جیشانه از توابع سلیمانیه

فاضل اصولیان

سوید ۲۰۲۴

پیشگفتار

نزدیک به یک سده از پیدا شدن و انتشار قطعه شعری که به نام هُرمزگان مشهور شده است میگذرد. این شعر بزبان گُردی هورامی (گورانی) و به خط پهلوی بر روی پاره پوستی نوشته شده است. در این مدت تعداد نسبتاً زیادی از نویسندگان و محققان ایرانی و خارجی این اثر را منتشر کرده‌اند. تا کنون سه ترجمه مستقل نیز از این متن انجام گرفته است که در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

مضمون شعر و همچنین زبان شعری "هُرمزگان" نشان از تعلق این متن به قرن یکم هجری دارد. آنچه که قابل توجه است از همان بدو انتشار این شعر در محافل روشنفکری گُردستان موافقین و مخالفین زیادی پیدا کرده و مناقشاتی را ایجاد نموده است. موافقین این شعر را واقعی و مضمون آن را انعکاسی از شرایط گُردستان بهنگام حمله اعراب به گُردستان و ایران میدانند. اما مخالفین این شعر را ساختگی و ناشر/ناشرین را به جعل کردن متهم ساخته‌اند. هنوز هم با وجود گذشت نزدیک به یک قرن کماکان شعر هُرمزگان بحث برانگیز و مناقشه ساز است.

مخالفین از طیف های گوناگون و دارای دیدگاههای کاملاً متفاوتی هستند. سه عامل اصلی که در ایجاد این مخالفتها نقش دارند را میتوان بوضوح دید.

۱- مضمون شعر تصویری واقعی اما در همان حال تلخ و گزنده از حمله اعراب به گُردستان در سده اول هجری را نشان میدهد که باعث جریحه دار شدن افکار و اعتقادات آن بخش از مخالفینی میشود که دارای اعتقادات تند مذهبی هستند، از جمله در این شعر چنین آمده است: عرب ستمکار ویران کردند، مردان را کشتند، زنان و دختران را به اسیری بردند. . . هُرمز به کسی ترحمی نمیکند.

۲- د. سعید گُردستانی شخصی که اولین بار خبر درج شدن این شعر در روزنامه انگلیسی شرق نزدیک را پخش نموده بود و همچنین خود او بعداً در ترجمه آن نقش داشته است، یک مسلمان مرتد محسوب میشود. او سالها قبل هنگامیکه هنوز یک طلبه جوان بود دست از مسلمانی کشیده و به آئین مسیحیت گرویده بود، بهمین جهت خیلی ها نسبت به او بدبین

بوده و بر این باور بوده و هستند که او عامدا این شعر را بمنظور سیاه کردن چهره اسلام سروده است.

۳- عامل سوم، که شاید بتوان گفت مهمترین عامل میباشد، این است که تا کنون معلوم نیست که متن اصلی (پوست نوشته) در کجا و یا در پیش چه کسی نگهداری میشود. این سؤالی است که نه تنها مخالفین بلکه بسیاری از موافقین را نیز دچار شک و تردید میکند. اما با اینحال هر چند به علت عدم دسترسی به این قطعه پوست نمیتوان با قاطعیت تمام اصالت و قدمت آن را تعیین کرد، اما بررسیها زبانشناسانه از متن حاضر میتواند ما را در پی بردن به حقیقت یاری نماید.

در بخش اول این مقاله سه ترجمه مستقل از این متن را که تا کنون انجام گرفته است مورد بررسی قرار داده و سعی میشود که به اختصار تفاوت های میان آنها نشان داده شود.

در بخش دوم پس از توضیحی مختصر در مورد خط پهلوی، انتقاداتی که در مورد جعلی بودن این متن از طرف منتقدین مطرح شده است مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در بخش سوم آوانویسی و ترجمه ای جدید از متن بر اساس خوانش نویسنده از آن ارائه داده میشود.

همچنین در پایان این مقاله با توجه به نقشی که د. سعید گُردستانی در معرفی، ترجمه و مباحثات مربوط به این متن پیدا کرده است، معرفی کوتاهی در مورد زندگی و فعالیت های ایشان بصورت ضمیمه خواهد آمد.

(عکس اشکوت هزار میرد (غار هزار مرد) در صفحه اول، از پیج فیسبوکی "زانستی جوگرافیا" گرفته شده است).

بخش اول

نگاهی به آوانویسی و ترجمه های شعر هُرمزگان:

گویا در هنگامی که د. سعید گُردستانی در لندن اقامت داشته است، مقاله‌ای در روزنامه شرق نزدیک منتشر شده بود که در آن تصویری از قطعه پوستی بوده است که یک جوان انگلیسی بهنگام اقامتش در شهر سلیمانیه آنرا از یک کارگر گُرد خریداری کرده بود. نوشته روی این قطعه پوست همان شعری است که امروز بنام شعر هُرمزگان مشهور گشته است. د. سعید چند نسخه‌ای از این روزنامه را خریداری کرده و هنگام مراجعت با خود به ایران می‌آورد. از نوشته‌های محمد تقی بهار و رشید یاسمی چنین پیداست که حداقل ایشان این نسخه‌ها را دریافت کرده‌اند.

اولین بار دکتر سعید گُردستانی در سال ۱۳۰۹ در مقدمه کتاب "نزانی" از وجود این شعر چنین خبر میدهد:

"به خط مستقیم شعری از ایام ساسانی در دست نبود تا اینکه در این ایام اخیر یک پوست پاره در سلیمانیه بخط پهلوی کشف شد که دارای چند شعر که بقیه یک مرثیه و نیاحاتی است که گُردها به زبان مادی خودشان انشا نموده‌اند، (گُردستانی ۱۳۰۹: ط) ^۱".

ترجمه اول شعر هُرمزگان:

با توجه به اینکه بهار نقش بسزائی در انتشار و معرفی شعر هُرمزگان داشته است، ضروری است که معرفی کوتاهی در باره ایشان برای کسانی که شاید شناختی از بهار نداشته باشند داده شود. محمد تقی بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ شمسی) ملقب به ملک الشعرا یکی از برجسته‌ترین ادیبان سده گذشته ایران محسوب میشود. او شاعر، نویسنده، محقق و مورخی بزرگ و در همان حال سیاستمداری زبردست بود. بهار از معدود کسانی بود که به‌مراه رشید یاسمی و احمد کسروی در کلاسهای زبان پهلوی ارنست هرتسفلد شرکت کرده بود و بعداً توانست این زمینه تبحر پیدا کند و علاوه بر ترجمه کتابهای یادگار زیران و درخت آسورینگ چندین

^۱ شاهو عبیدی (۲۰۱۸)، هورمزگان پیمان ناته‌ران کوژان، هایا، وه‌رزنامه‌ی فره‌نگی، ژماره‌ی ۲۱ و ۲۲، ص ۲.

متن پهلوی دیگر از جمله گزارش شترنگ، سرود کرکوی، داستان ریذک خوش آرزو، اندرز خسرو کواتان، اندرز بهزاد فرخ فیروز و . . . را از پهلوی به فارسی برگرداند.

هفت سال بعد از انتشار خبر موجود بودن شعر هُرمزگان به خط پهلوی، در سال ۱۳۱۶ شمسی این متن با آوانویسی ملک الشعراى بهار (با الفبای فارسی) و با ترجمه‌ای به زبان فارسی که از طرف د. سعید خان گُردستانی صورت گرفته بود، از طرف بهار در مقاله‌ای تحت عنوان شعر در ایران در پنجمین شماره مجله مهر انتشار می یابد (۱۳۱۶: ۴۲۲-۴۲۷).

از نوشته بهار بهنگام انتشار متن شعر چنین بر می آید که شایعه جعلی بودن این متن و همچنین جو بدبینی نسبت به دکتر سعید در آن هنگام خیلی شدید بوده است، اما با اینحال او دلیلی برای شک کردن و عدم انتشار آن را نمی بیند، او چنین می نویسد:²

"این اشعار گویند بخط پهلوی و بر پوست آهو نوشته بوده است و کسی که آنرا بدست آورده بود، برای روزنامه شرق نزدیک فرستاد و در آنجا منتشر گردید ولی اینجانب نسخه آنرا از استاد دانشمند آقای دکتر سعید خان گُردستانی بدست آورد و ترجمه آن هم از طرف جناب ایشان شد و ماعینا صورتی که معزی الیه برای ما فرستاد اینجا درج می کنیم".

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است:

- اول اینکه از نوشته ملک الشعرا بوضوح مشخص میگردد که او دو چیز از دکتر سعید دریافت کرده است، اول نسخه‌ای از روزنامه که قبلا دریافت کرده است و دوم ترجمه آن، (ترجمه هم از طرف جناب ایشان شد). پس در اینجا معلوم میگردد که آنچه در روزنامه بوده است ترجمه شعر نبوده است بلکه تصویری از خود پوست مورد بحث بوده است.
- نکته دوم اینکه د. سعید به خط پهلوی آشنا نبوده است (نه خود او چنین ادعائی کرده است و نه دیگران در این مورد چیزی نوشته‌اند) در حالیکه بهار تسلط خوبی به خط و زبان پهلوی داشته و چندین کتاب را قبلا از پهلوی به فارسی ترجمه و منتشر کرده بود. بنظر میرسد که آوانویسی متن هُرمزگان بوسیله خود بهار انجام گرفته، اما چون زبان متن مشکل و ترجمه واژه‌های "هورامی" آن برای بهار ناممکن بوده است

² ملک الشعرا بهار، مجله مهر شماره ۵، شعر در ایران، ص ۴۲۲-۴۲۷ سال ۱۳۱۶.

بنابر این ترجمه آن بوسیله د. سعید انجام گرفته است و بهار بصراحت نوشته است که "ترجمه بوسیله ایشان" شد، اما هیچ اشاره‌ای به اینکه د. سعید آنرا آوانویسی کرده باشد نمی‌کند. زیرا برای اینکه بتوان ترجمه‌ای از یک متن پهلوی ارائه داد قبل از هر چیز بایستی آنرا بازخوانی و آوانویسی کرد، که لازمه آن آشنا بودن به خط و زبان پهلوی است. بعلاوه چنانچه بعداً نیز نشان خواهیم داد ترجمه د. سعید با آوانویسی متن مطابقت ندارد، و این خود نشان می‌دهد که کسی که متن را ترجمه کرده همان کسی نیست که آن را آوانویسی کرده بود.

بهار در ادامه چنین می‌نویسد:

"اگر کسی عمداً چنین قطعه‌ای را درین تازگیها جعل نکرده باشد و قول مکتشف آن راست باشد (که دلیلی هم بر کذب قول او در دست نداریم) باید گفت که این شعر قدیمی ترین شعر گُردی و یکی از نفایس اشعار هجائی شعبه زبان ایرانی است"³.

در اینجا هم باز روشنی پیدا است که صحبت بر سر موجود بودن و یا نبودن این "پوست نوشته" نیست بلکه او تحت تاثیر جوی که در آن هنگام علیه دکتر سعید و این پوست نوشته موجود بوده است، می‌گوید که اگر کسی نوشته آنرا جعل نکرده باشد و بتازگی آنرا (بر این پوست) ننوشته باشد و اگر صحبت‌های مکتشف آن (جوان انگلیسی) راست باشد. و بلافاصله خود بهار می‌گوید که "دلیلی هم بر کذب قول او در دست نداریم".

در اینجا با اطمینان خاطر میتوان گفت بهار آدم خام و نویسنده‌ای تازه‌کار نبود، او شاعر، نویسنده، مورخ، زبان شناس و مسلط به خط و زبان پهلوی بود. اگر چنانچه او متن پهلوی آن را ندیده بوه و یا کوچکترین شکی برای جعلی بودن آن داشت، هرگز آنرا منتشر نمی‌کرد، تعریف و تمجیدی که او از دکتر سعید بنام "استاد دانشمند آقای دکتر سعید خان کردستانی" نام میبرد، بنوعی می‌خواهد این پیام را به او برساند که به او اعتماد دارد و برای او محترم است.

³ ملک الشعرا بهار، مجله مهر شماره 5، شعر در ایران، ص ۴۲۲-۴۲۷ سال ۱۳۱۶.

آوانویسی شعر هُرمزگان توسط بهار:⁴

هوشان شاروه گوره گوران	هُرمزگان رمان آتران کژان
گنانی پاله بشی شاره زور	زور کره آرب کردنا خاپور
مرد آزا تلی ژ روی هوینا	ژن و کنیکا و دیل بشینا
بزیکا نیکا هورمز و هویچ کس	روش زردوشر ماننه و بی دس

ترجمه شعر توسط د. سعید گردستانی:⁵

پرستشگاه های هُرمزدی ویران شد و آذران کشته گشت
خود را پنهان ساختند بزرگ و بزرگان

تازی زورکار و زورگوی ویران ساخت
شهرهای پهله را تا بروی شهرزور

زنها و دوشیزگان به اسیر رفتند
آزاد مردان در خون غلتیدند

روش زرتشتر بی دستیار مانده
اهورامزدا به هیچ کس رحم نمی کند

آوانویسی و ترجمه نوشته‌هایی که به خط پهلوی هستند مشکلات خاص خود را داراست که در بخش های بعدی به آن اشاره خواهم کرد. در آوانویسی و ترجمه این متن نیز چند اشتباه روی داده که ضروری است توضیح داده شود:

۱- در بیت اول، مصرع دوم در آوانویسی بهار واژه "گوره گوران" آمده است، که دکتر سعید گردستانی آنرا چون بزرگ و بزرگان ترجمه کرده است. که نه آوانویسی آن دقیق است و نه ترجمه آن، زیرا در متن پهلوی شعر این واژه چون گوره گوره‌کان آمده است که به معنی بزرگ بزرگان است که احتمالاً یا منظور شاه شاهان است و یا بزرگ مغان و پیران زردشتی. رشید یاسمی و همچنین د. آرش اکبری مفاخر آنرا چون

⁴ همان.

⁵ ملک الشعرا بهار، مجله مهر شماره ۵، شعر در ایران، ص ۴۲۲-۴۲۷ سال ۱۳۱۶.

گوره گوره‌کان آوانویسی کرده‌اند (به معنی بزرگ بزرگان) که آوانویسی و ترجمه آنها صحیح است.

۲- در بیت دوم، مصرع دوم "گنای پاله بشی شاره‌زور"، در آوانویسی بهار واژه "گنای" را آورده است، من با مراجعه به متن پهلوی شعر این واژه را با متن پهلوی آن مقایسه کردم، در آنجا واژه بصورت "گنان"⁶ آمده است که در هورامی به دو معنی میتواند بیاید، اول به معنی "افتادن در / وارد شدن در / اشغال کردن با کسره "ن" در آخر واژه و دوم به معنی افتادند / (سقوط کردند). متأسفانه دکتر سعید کردستانی معنی این واژه را بدرستی درک نکرده و آنرا چون "شهرها" ترجمه نموده که اشتباه است و همین امر باعث شده که این مصرع به غلط معنی بشود. رشید یاسمی همین واژه را چون "گنای" خوانده و به معنی دهات ترجمه کرده است که هم آوانویسی و هم ترجمه آن اشتباه است. آرش اکبری مفاخر نیز آنرا چون "گونا" آوانویسی کرده و به روستا معنی کرده‌اند، که نادرست است و همانطور که قبلاً اشاره شد این واژه "گنان" است به معنی "افتادن در (اشغال کردن) و یا افتادن (سقوط کردن) است، (راجع به این واژه بعداً در بخش سوم به تفصیل توضیح خواهم داد).

۳- در آوانویسی همین مصرع بعد از پاله واژه "بشی" آمده است بدین صورت "گنای پاله بشی شاره‌زور"، واژه "بشی" در هورامی به معنی "بروی / بشوی" است، اما این واژه درست خوانده نشده است و آوانویسی آن اشتباه است. در متن پهلوی آن "بشی" نیست بلکه این واژه "هتا" به معنی "تا" میباشد. رشید یاسمی و همچنین آرش اکبری مفاخر هم این واژه را بدرستی چون "هتا (هتا= کوردی)" خوانده‌اند. من هم آنرا با متن پهلوی مقایسه کردم و کاملاً مشخص است که واژه "هتا (هتا= کوردی)" به معنی "تا" میباشد. د. سعید هم بر اساس آوانویسی نادرستی که بهار از این واژه داشته، آنرا چون "بروی (بشوی)" ترجمه کرده است.

۴- در بیت سوم، مصرع دوم "مرد آزا تلی ژ روی هوینا"، حرف ربط بشکل "ژ" آمده است اما در متن پهلوی شعر حرف "ژ" نیست، بلکه این حرف بصورت "و" آمده است. در آوانویسهای رشید یاسمی و آرش مفاخر بدرستی چون "و" آوانویسی شده است.

⁶ توضیح بیشتر در این مورد در بخش سوم خواهد آمد برای مثال: سربازها افتادند توی شهر، (شهر را اشغال کردند)، پلیس ها افتادند خانه مردم (خانه مردم را اشغال کردند) یا دولت از کار افتاد (سقوط کرد).

۵- در بیت چهارم واژه اول، در متن پهلوی واژه بصورت "روشت" آمده است. اما این واژه در آوانویسی بهار بشکل "روش" نوشته شده است (چون ایشان به زبان گُردی آشنایی نداشته‌اند، احتمالاً فکر کرده‌اند که این "ت" اضافه است و ناشی از اشتباه کاتب پهلوی بوده است، در حالیکه این اسم مصدر است و در زبان گُردی بهمین شکل به کار برده میشود، توضیح بیشتر در این مورد بعداً خواهد آمد). این واژه در آوانویسی رشید یاسمی و همچنین آرش اکبری مفاخر به شکل درست آن چون "روشت" آمده است.

۶- در بیت چهارم مصرع اول، در مورد واژه زردشت، بهار این واژه را چون "زردوشر" آوانویسی کرده‌اند در حالیکه در متن پهلوی شعر به وضوح به شکل "زرتوشر" / زرتوشره" آمده است، (دو حرف "ا" و "ه" در پهلوی با یک علامت (𐭎) نشان داده میشوند).

در اینجا دو نکته برای ما محرز می شود:

اول اینکه خوانش و آوانویسی واژه "گوره گوره‌کان" آنچنانکه در متن پهلوی آمده است بصورت "گوره گوران" و همچنین واژه "روش" بجای "روشت" نشان میدهد که کسی که آنرا آوانویسی کرده به زبان گُردی آشنایی نداشته است.

دوم اگر ما فرض بر این داریم که د. سعید این متن پهلوی را سروده است، پس چرا آوانویسی آن با متن پهلوی مطابقت ندارد؟ این چگونه است که در متن پهلوی "گوره گوره‌کان" نوشته شده اما در آوانویسی بصورت "گوره گوران" آمده است؟ در متن پهلوی "هتا" آمده، اما در آوانویسی آنرا چون "بشی" نوشته است؟ بهمین ترتیب در متن پهلوی "گنان" نوشته شده، اما آنرا چون "شهرها" معنی کرده است! در متن پهلوی "و" نوشته شده اما در آوانویسی چون "ژ" آمده است.

این اشتباهات میتواند دال بر این باشد که د. سعید نه تنها هیچگونه شناختی از متن پهلوی مزبور نداشته است، بلکه حتی در ترجمه آوانویسی بهار نیز زیاد موفق نبوده است، بنابراین ربط دادن این شعر به د. سعید منطقی نیست

ترجمه دوم:

ترجمه دوم از طرف رشید یاسمی انجام گرفته است. رشید یاسمی (۱۲۷۵-۱۳۳۰ شمسی) خود گُرد و متولد گهواره کرمانشاه بود. یاسمی از شعرا و نویسندگان بزرگ و تراز اول ایران محسوب میشود، او علاوه بر شاعری، مورخ، نویسنده و استاد دانشگاه بود. او موسس و پایه‌گذار "جرگه دانشوری" بود که بعداً به "انجمن دانشکده" تبدیل گردید. یاسمی بر زبان های عربی، فرانسه، انگلیسی و پهلوی تسلط داشت. او زبان پهلوی را نزد هرتسفلد آموخت و توانست سه کتاب ارداویرافنامه، اندرز آذر مهر اسپندان و اندرز اوشنز داناک را از پهلوی به فارسی ترجمه نماید. یاسمی شعر هُرمزگان را در کتاب گُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او در سال ۱۳۱۸ انتشار داد.

آوانویسی شعر توسط رشید. یاسمی:⁷

هورمزگان رمان آتران کژان	ویشان شارده‌وه گوره گورکان
زورکار ارب کردنه خاپور	گنای پاله هتا شاره‌زور
شنو و کنیکان و دیل بشینا	میرد آزا تلی و روی هوینا
روشت زردوشتره مانوه بیکس	بزیکا نیکا هورمز و هیوچ کس

ترجمه شعر توسط رشید. یاسمی:⁸

معبدها ویران شد آتשהا خاموش	بزرگ بزرگان خود را نهان کرد
عرب ظالم خراب کرد	دهات را تا شهرزور
زنان و دختران با اسیری رفتند	دلیران در خون غلطیدند
کیش زردشتی بی کس ماند	آهورمزدا بر کس رحم نخواهد کرد

چند اشتباه کوچک در آوانویسی و ترجمه رشید یاسمی دیده میشود:

۱- همانطور که قبلاً بیان گردید در بیت دوم، مصرع دوم واژه "گنان" که در متن پهلوی آمده و به معنی افتادند (اشغال کردند/سقوط کردند) میباشد، اما از طرف

⁷ گُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، سال ۱۳۱۸، نشریات مجمع ناشر کتاب، شماره ۹، ص ۱۱۹-۱۲۰.

⁸ همان.

یاسمی چون "گنای" آوانویسی و چون دهات ترجمه شده است که هم آوانویسی و هم ترجمه آن نادرست است، گنای به معنی دهات نیست.

۲- واژه "پاله" که در آوانویسی آمده است، در ترجمه فارسی این واژه حذف گردیده است.

۳- در بیت سوم اولین واژه چون "شنو" به معنی "زن" آوانویسی شده است، که صحیح نیست و در متن پهلوی این واژه چون "ژن" آمده است. در آوانویسی و ترجمه‌های بهار و آرش اکبری مفاخر این واژه بدرست چون "ژن" آوانویسی شده است.

۴- در آوانویسی و ترجمه بیت چهارم، مصرع اول چنین آمده است: "روشت زردوشتره مانوه بیکس (کیش زردشتی بی کس ماند)". واژه "کس" در اینجا اشتباه است، در متن پهلوی شعر هم این واژه چون "دس" به معنی دستیار/یاور آمده است. ملک الشعرا بهار و همچنین آرش اکبری مفاخر هم بدرستی آنرا چون "دس" آوانویسی کرده‌اند. اما این را نباید نادیده گرفت که خوانش واژه "کس" بجای دس در یک متن پهلوی عجیب نیست (در بخش بعدی این مسئله توضیح داده خواهد شد).

از آنجائیکه تفاوت‌هایی هم در آوانویسی و هم در معانی بین نوشته‌های یاسمی و بهار از این متن وجود دارد، پس میتوان این نتیجه را گرفت که هر دوی آنها به متن پهلوی شعر که در نسخه‌های روزنامه شرق نزدیک بوده است دسترسی داشته‌اند و دو آوانویسی و ترجمه مستقل از متن ارائه داده‌اند، که این خود کاری بسی نیکو و ارزشمند است.

ترجمه سوم:

این ترجمه از طرف د. آرش اکبری مفاخر انجام گرفته است. ایشان گُرد و متولد کرمانشاه میباشند، آرش اکبری مفاخر دکترای زبان و ادبیات فارسی و در حال حاضر معاون کانون فردوسی- مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است. ایشان آوانویسی متن به لاتین و ترجمه‌ی فارسی آن را بر اساس متن پهلوی شعر هزمزگان که در کتاب گُرد و گُردستان دکتر صدیق صفی زاده (۱۳۷۸: ۱۸۹-۱۹۰) آمده است، ارائه داده‌اند. مقاله د. آرش مفاخر تحت عنوان "سرود ورمزگان شعری به زبان گورانی از سده‌ی نخست هجری به خط پهلوی" در مجله مطالعاتی ایرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال نهم شماره‌ی هفدهم در بهار ۱۳۸۹ انتشار یافته است.

آوانویسی شعر توسط د. آرش اکبری مفاخر:⁹

1)	Warmizgān rimān	ātirān kužān
2)	wēšān šārdinā	gāwrā- gāwrākān
3)	zōrkārī araw	kirdinā hāpūr
4)	gunā u pālaī	hatā Šārazûr
5)	žan u kanikān	wa dir bašinā
6)	mērd āzā tili	wa rūy i hūinā
7)	rawšt Zarduštra	mānawā bē das
8)	bažēka nēkā	Warmiz wa hwēč kas

ترجمه شعر توسط د. آرش اکبری مفاخر:¹⁰

- ۱) هُرمز کده‌ها را خراب کرد، آتشان را کشت.
- ۲) خودشان را پنهان کردند، بزرگ بزرگان.
- ۳) زشت کاری عرب ویران کرد،
- ۴) روستا و شهر تا شهرزور
- ۵) زن و دختران، به اسیری رفتند،
- ۶) آزاد مرد غلتید، بر روی خون
- ۷) روش زردشت، بی یاور ماند،
- ۸) تکیه نکرد، اورمزد به هیچ کس

چند نکته در مورد آوانوسی و ترجمه د. آرش اکبری مفاخر:

ایشان آوانویسی خود را بسان خود متن شعر در هشت مصرع زیر هم نوشته و آنرا از ۱-۸ شماره‌گذاری کرده‌اند.

⁹ مجله مطالعاتی ایرانی، دانشکده ادبیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال نهم شماره‌ی هفدهم، ۱۳۸۹، ص ۱۴.

¹⁰ همان، ص ۲۳.

۱- اولین واژه در مصرع اول با توجه به گویش این واژه در متون کلاسیک "گورانی" چون ورمزگان (Warmizgān) آوانویسی شده است، که هر چند غلط نیست و تاثیری در ترجمه آن ندارد، اما در متن پهلوی شعر این واژه چون "hormizgān/ōrmizgān" آمده است. این واژه با حروف (۴) شروع میشود و با همین حروف هم تمام میشود. نشانه "۴" را میتوان به چند شیوهی مختلف خواند، از جمله (هو، او، هن، ان، آن). آنچه مسلم است در آخر واژه بایستی چون "ان/آن" خوانده شود اما در اول واژه میتوان آنرا به دو شکل "او" یا "هو" خواند، بنابراین جدا از اینکه در متون کلاسیک گردی گورانی چگونه تلفظ میشود، بهتر است با توجه با آنچه که در متن آمده است چون هورمزگان و یا اورمزگان آوانویسی شود. البته بایستی خاطرنشان ساخت که آوانویسی آن چون ورمزگان هم تاثیری در ترجمه و معنای آن ندارد.

۲- در مصرع دوم، واژه دوم "šārdinā" به معنی پنهان کردن آمده است. از آنجائیکه حروف پهلوی میتوانند چند آوای مختلف را داشته باشند، چنین خوانشی میتواند درست باشد، همچنین این واژه را میتوان بصورت "šārdawa" (شاردهوه) خواند.

۳- در مصرع سوم، واژه دوم "عرب" چون "ارو (araw)" آوانویسی شده است، اما در متن پهلوی شعر این واژه بطور واضح چون "ارب (arab)" آمده است.

۴- در مصرع چهارم، اولین واژه بصورت "گونا (gunā)" آوانویسی و به روستا معنی شده است، که هم آوانویسی آن اشتباه است و هم اینکه گونا به معنی روستا نیست، در زبان گردی "گوند (gund)" به معنی روستاست. بر طبق آنچه که در متن آمده است این واژه را میتوان به دو صورت خواند اول بصورت "گنان" که قبلا توضیح داده شد، و دوم بصورت "گناو" که نمیتواند معنی خاصی داشته باشد. در هر حال این واژه نمیتواند "گونا" باشد چون حرف آخر این واژه (ā) نیست.

۵- در مصرع پنجم، واژه "دیل" چون "دیر" آوانویسی شده است. د. مفاخر "دیر" را شکل کهنتر از واژه "دیل" دانسته‌اند، بر اساس تبدیل واج R به L در زبان های ایرانی، ایشان چند نمونه را نیز آورده اند از جمله: اروند (الوند)، دریا (دلیا)، فرامرز (فلامرز)، زهره (زالا)، برگ (بلگ).

هر چند تبدیل واج R به L در زبان های ایرانی و بخصوص گردی انکار ناپذیر است، اما در این مورد صدق نمیکند. اولاً واژه "دیر" در زبان گردی به معنی دور نیست، درست است که در بعضی از لهجه‌های جنوبی در کرمانشاه و لرستان واژه دور را

چون "دیر" تلفظ میکنند اما این عمومیت ندارد، بخصوص در متون قدیمی گورانی نیز این واژه بصورت "دور" میباشد. ثانياً تبدیل شدن واج R به L در زبان گُردی از یک قاعده خاص پیروی میکند (به غیر از مواردی استثنائی نباشد). این قاعده بدین ترتیب است که "ر" هایی که به "ل" تبدیل میشوند به "ل" غلیظ تبدیل میگردند که در زبان گُردی با علامت (ل) نشان داده میشوند. برای مثال تمام نمونه‌هایی که در بالا آمده است از این قاعده پیروی میکنند (ئه‌لوند، ده‌لیا، فلّامه‌رز، زالّ، به‌لگ)، اما همانطور که میدانیم "دیل" با "ل" غلیظ تلفظ نمیشود، این واژه چه در قدیم و چه در حال حاضر از لرستان گرفته تا شمالی‌ترین مناطق گردنشین در ترکیه به صورت "دیل" تلفظ میشود.

واژه دیل در متن پهلوی یادگار زیران نیز آمده است، در بند ۲۵ از متن پهلوی یادگار زیران چنین آمده است که:

§ 25 ēdōn kunēd kū didigar māh ō dar ī wištāsp šah āyēd agar nē ka āyēd, ān d'i abāg xweštan bē nē awarēd, anōh pad dār abar framāyēm kardan¹¹

"ایدون (چنین) کنید که ماه دیگر به دربار گشتاسپ شاه آید، که اگر نیاید و آن d'i را با خویشتن نیاورید، فرمان دهم تا شما را آنجا بر دار کنند".

د. احمد تفضلی که یکی از بزرگترین استادان زبانهای باستانی ایرانی است در سال ۱۹۷۰م. مقاله‌ای را در مورد واژه "دیل" نوشته و آنرا در مجله آسیایی "JA"¹² منتشر کرده. ایشان چون واژه "دیل" را نمی‌شناخته اند، ناچاراً بعد از توضیحات زیاد سرانجام "دیل" را به "دار" تعبیر کرده و نتیجه گیری غلطی از آن میکند و میگوید:

"پس به نظر ما، dār یعنی سلاح تیغهدار مثل شمشیر، خنجر، دشنه و نظایر آنهاست".

در حالیکه پر واضح است که در اینجا ویشتاسپ شاه نامه را به یکی از سران قبایل یا فرماندهان دشمن نوشته و از او میخواهد که دختران اسیرش را آزاد کرده و به نزد او آورد و گرنه او را دار خواهد زد.

¹¹ متون پهلوی، جاماسب آسانا، چاپ اول، چاپخانه نیلوفر، سال ۱۳۷۱.

¹² <http://persianacademy.ir/UserFiles/File/NF/24/NF-24-18.pdf>

۶- در مصرع هشتم، اولین واژه "بزیکا"، در مورد این واژه د. آرش مفاخر چنین نوشته اند: "در متن بصورت "بزیکا (bazēkā)" این واژه به معنای رحم و شفقت به کار می رود. اگر بخواهیم مصرع را بصورت: اهورامزدا به هیچ کس رحم نمی کند ترجمه کنیم مناسبتی با آموزه‌های مزدیسنايي ندارد. احتمالاً این واژه صورت دگرگون شده‌ی bažēka با دگرگونی واج ž به z به معنای تکیه کردن باشد" (آرش مفاخر، ۱۳۸۹: ۲۲).

این توجیه د. آرش مفاخر درست نیست، اولاً از کجا معلوم که این شاعر یک زردشتی معتقد بوده است، مگر هر کسی که در یک کشور اسلامی زندگی بکند یا اسمش محمد باشد یک مسلمان معتقد است؟ آیا اشعار عمر خیام هیچگونه تضادی با آموزه‌های اسلامی ندارند؟ ثانیاً این شاعر موقعی که این شعر را سروده کاملاً خشمگین و برآشفته بوده است او شاهد ویران شدن شهرها و روستاها، کشته شدن مردان دلیر، اسیری زنان و دختران، فراری شدن بزرگان و... بوده است و اهورامزدا هم در آن حال به کسی ترحمی نکرد! آیا نیاستی او از انفعال و ناتوانی اهورامزدا در برابر این مصیبت بزرگ حرفی بزند و گلایه‌ای بکند؟ ثالثاً این متن را بیاستی آنطور که نوشته شده است ترجمه کنیم نه آنطور که ما می پنداریم.

۷- در مصرع هشتم بعد از بزیکا واژه "نکا (nēkā)" آمده که فعلی مضارع از مصدر کردن میباشد به معنی نمی کند، که ایشان آنرا به "نکرد" ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست.

در پایان د. آرش مفاخر با توجه به محتوا و زبان سرود آنرا متعلق به سده نخست هجری میداند که در روایت های سینه به سینه و گفتاری در میان مردم رواج داشته و در سده‌های بعد بر روی پوست نوشته شده است.

بخش دوم

نظرات و انتقادات مطرح شده در رابطه با جعلی بودن شعر هُرمزگان:

از بدو انتشار این شعر انتقادات و شایعاتی به اشکال مختلف در مورد آن شنیده میشود. بخصوص در سال های اخیر در فضای مجازی علیه این شعر بعنوان یک سند جعلی و علیه د. سعید کردستانی بعنوان جاعل و کسی که این شعر را ساخته و پخش کرده است نام برده میشود. بیشتر این انتقادات بصورت شفاهی در مجالس و محافل و یا بصورت نقل قولها در فضای مجازی پخش گردیده است. البته به غیر از مقاله مفصل آقای شاهو عبدی که ضروری

است بطور مشخص به آن پرداخته شود، در بقیه موارد سعی میکنم بدون نام بردن از کسان خاصی که بشیوه غیر رسمی انتقادات و ایرادهائی را مطرح کرده‌اند، این انتقادات را مورد بررسی قرار دهم. اما قبل از هرچیز ضروری است با توجه به اینکه بیشتر انتقادات ناشی از عدم شناخت از خط و زبان پهلوی است مقداری در این باره توضیح داده شود.

زبان و خط پهلوی:

وقتی از خط و زبان پهلوی صحبت میشود، منظور از آن خط و زبان مردمان ساکن ایران باستان در یک دوره تاریخی معین یعنی در دوره اشکانیان و ساسانیان است. بعبارت دیگر منظور از زبان پهلوی اشکانی زبان فقط قبایل اشکانی نیست بلکه منظور زبان ساکنان قدیم ایران است در دوره اشکانیان، و همینطور مقصود از زبان پهلوی ساسانی زبانی است که در عهد ساسانیان مردم بدان سخن گفته‌اند. بنابراین در متون پهلوی گاهی متون و یا واژه‌گانی یافت میشوند که متعلق به شمالی‌ترین مناطق کردستان و یا بالعکس شرقی‌ترین مناطق ایران است. میتوان گفت که تمام کتیبه‌ها و نوشته‌های دوره اشکانی قرابت و نزدیکی بسیاری با زبان گُردی دارد یا بعبارت دیگر زبان گُردی ریشه در زبانی دارد که بنام زبان پارتی یا اشکانی مشهور گشته است. اما در مورد زبان پهلوی ساسانی این چنین نیست. در نیمه اول حکومت ساسانیان هر دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی بکار رفته است، اغلب کتیبه‌ها و نوشته‌هایی این دوره دو زبانی هستند یعنی هم به زبان پهلوی اشکانی و هم پهلوی ساسانی یا پارسیک نوشته شده‌اند. بنابر این کتیبه‌ها و سایر نوشته‌های دیگر در این دوره فقط مختص به پارسیگ نیستند، بلکه آثاری هم موجود است که به زبان پارتی (گُردی میانه) تعلق دارند، از جمله شعر هُرمزگان.

خط پهلوی: در مورد خط پهلوی نیز باید گفت که یکی از مشکلترین و پیچیده‌ترین خط‌های جهان است. بسیاری از حروف این خط چندین آوای مختلف را نمایندگی میکنند. خط پهلوی اشکانی نیز با خط پهلوی ساسانی فرق دارد. در زمان اشکانیان خط مناطق غربی تفاوت هائی با خط مناطق شرقی داشت. همچنین در زمان ساسانیان چندین خط مختلف وجود داشته است از جمله: دین دبیره، آم دبیره، گشت دبیره، نیم گشت دبیره و دبیره خسروی.

یکی از مشکلات خط پهلوی این است که شمار بسیاری از حروف پهلوی دارای چند آوای مختلف هستند، تعدادی نیز در حالت اتصال تغییر شکل میدهند. در این باره در کتاب "نامه پهلوانی فریدون جنیدی" صفحه ۱۷ چنین آمده است:

"یک نگاه به این الفبا (پهلوی) نشان میدهد که در آن مثلا علامت "آ" و "خ" و "ه" از یک گروه‌اند و بصورت "𐭠" مشخص میشوند.

همچنین حرف "𐭡" که نشان دهنده "ف" و "پ" است، یا حرف "𐭢" که مشخص کننده حروف "ل" و "ر" است و حرف "𐭣" که بیانگر "ز" و "ژ" است.

همچنین جنیدی در صفحه ۲۶ کتاب خود چنین آورده است:

یک نکته دیگر را باید بدان افزود همانطور که در حرف "𐭤" (غ) دیدیم، در اتصال به حرف دیگر صورتش دیگرگون گردید، چند حرف دیگر نیز بهمین ترتیب در اتصال به حروف پیش از خود صورتشان دگرگون میشود که عبارتند از:

حروف "چ، ج، ز، ژ" که تمام این حروف در حالت اتصال بصورت "𐭥" در می‌آیند.

برای مثال:

واژه‌ای مانند "𐭥" را میتوان بصورت "آپ، اچ، آز، آف و آژ خواند. اما البته صورت درست آن در داخل جمله معلوم میشود"¹³.

مثال دیگر: واژه‌ای مانند "𐭦" را میتوان به بیست شکل مختلف خواند [(و، ن) (ل، ر) (پ، چ، ز، ف، ژ)]، اینکه کدام شکل درست است و معنی واقعی را میرساند بستگی به این دارد که کدامیک معنی مناسبی در جمله دارد (که این خود بستگی به سطح دانش مترجم از زبان پهلوی و همچنین دیگر زبانهای ایرانی دارد).

باتوجه به نکاتی که در بالا ذکر شد، در غالب موارد واژه‌گان پهلوی را میشود به چند صورت مختلف خواند، در نتیجه بندرت پیش می‌آید که دو نفر مترجم زبان پهلوی خوانش یکنواختی از یک متن چند سطری پهلوی داشته باشند.

¹³ نامه پهلوانی، فریدون جنیدی، چاپ نخست، تهران ۱۳۶۵.

با توجه به اینکه بخشی از انتقادات متوجه تفاوت در ترجمه بعضی از واژگان این متن است و آنرا دلیلی بر غیر واقعی بودن متن میدانند، لازم میدانم با آوردن چند مثال مسئله را مقداری روشن تر نمایم:

در متن پهلوی یادگار زریران، (ماهیار نوابی ۱۳۷۴: ۳۵) جمله‌ای کوتاه در سه واژه بصورت زیر آمده است: "𐭯𐭥𐭮𐭥 𐭯𐭥𐭮𐭥 𐭯𐭥𐭮𐭥". د. نوابی خود این جمله را چون "پیروز آور" معنی کرده است. در باره این جمله چند تن از اساتید بزرگ پهلوی توضیحاتی نوشته و هر کدام به شکلی متفاوت آنرا آوانویسی و ترجمه کرده‌اند، که من عین نوشته آنان را در اینجا کپی کرده‌ام:¹⁴

۱۳۸) متن پهلوی: 𐭯𐭥𐭮𐭥 𐭯𐭥𐭮𐭥 𐭯𐭥𐭮𐭥

aparvêz apar kas «پالیارو» «بنونیت»

Perož âwar ayêh «نوبرگ»:

Perož hunar ayây «منشی زاده»:

Përož âwar (a)hây «مکتزی»:

Paryozân * Wirexsây «شکی»:

به پیچیدگی های خط پهلوی مشکلات هزوارش ها را نیز باید به آن افزود. در بسیاری از متون پهلوی برخی از کلمات به شکل آرامی آنها می‌آیند اما به هنگام تلفظ به پهلوی تلفظ میشوند، در اینجا مترجم اولاً بایستی قادر باشد تشخیص بدهد که آیا این واژه هزوارش است یا خیر ثانياً بتواند لغت مناسبی را جایگزین هزوارش کند.

بهر حال منظور از این توضیحات این است که اگر ما تفاوت هائی را در آوانویسی و ترجمه متون پهلوی میبینیم، امری کاملاً طبیعی است که علت آن مشکلاتی است که در بالا ذکر گردید. برای مثال تاکنون بیش از ده ترجمه مستقل از داستان پهلوی یادگار زریران انجام گرفته

¹⁴ یادگار زریران، د. یحیی ماهیار نوابی، ناشر اساطیر، چاپ اول، سال ۱۳۷۴ ص ۱۰۰ یادداشت ۱۳۸.

که اختلافات فاحشی با همدیگر دارند. همچنین تا کنون چندین ترجمه از کتاب درخت آسوریگ صورت گرفته که همگی با هم اختلاف دارند به حدی که بعضی از آنان حتی عنوان خود کتاب (درخت آسوریگ) را به شیوه‌ای دیگر آوانویسی و ترجمه کرده‌اند.

در رابطه با زبان و خط پهلوی لازم به یادآوری است که بگویم هیچ استاد و متخصص زبان پهلوی چه ایرانی و چه غیر ایرانی وجود ندارد که قادر باشد یک بیت شعر بزبان پهلوی بسراید و به زبان پهلوی آنرا بنویسد. استادان زبان پهلوی با کمک فرهنگ‌ها و کتاب‌های متعدد، قادرند یک متن را بخوانند و ترجمه کنند (که اغلب خالی از اشتباه هم نیست) و در صورت لزوم واژه‌ای به آن اضافه یا کم کنند، اما اینکه خود بتوانند مستقلاً شعری بزبان پهلوی بسرایند و بنویسند امری محال است.

- یکی از انتقادات طیف وسیعی از منتقدینی که این شعر را جعلی و ساختگی میدانند از طرف کسانی است که علیه مفهوم شعر و زبان گزنده آن هستند و معتقدند که اساساً چنین جنگ‌هایی در گُردستان روی نداده است و منکر آن هستند که در آن زمان شهری یا روستائی ویران گشته و یا کسانی کشته و یا زنان و کودکانی اسیر شده باشند. آنان این شعر را دسیسه د. سعید گُردستانی با هدف سیاه‌نشان دادن چهره اسلام از طرف ایشان میدانند.

- من ضروری نمیدانم که در اینجا به جدل در باره رویدادهای اتفاق افتاده در آن برهه تاریخی بپردازم، پیشنهاد من این است که این عزیزان به کتابهای تاریخی در مورد حمله اعراب به ایران و گُردستان مراجعه کنند. من شخصاً بر این باور نیستم که اعراب مسلمان در ۱۴۰۰ سال قبل با سیدهای پر از گل و میوه آمدند و مردم را به دین اسلام دعوت کردند و مردم گُردستان هم با الله و اکبر گفتن به استقبالشان شتافتند.

- یکی دیگر از انتقاداتی که همانند سندی برای جعلی بودن این شعر مطرح میشود، وجود روایتهای مختلف از چگونگی پیدا شدن این شعر و بخصوص آن روایتی است که حسین حزنی مکریانی از آن در مجله زاری کرمانجی آورده است. اینکه حزنی مکریانی همانند یک روزنامه‌نگار غیر مسئول یک روایت نادرست و اغراق آمیز از چگونگی پیدا شدن این "پوست نوشته" در مجله خود می آورد شکی نیست، اما اینکه حزنی مکریانی در یک گفتگوی دوستانه با د. سعید از این موضوع آگاه شده و موضوع پیدا شدن آنرا با روایتی دیگر آنچنانکه

خود دوست دارد در مجله خود می‌آورد و می‌خواهد بنوعی چنان وانمود کند که او هم سهمی در این افتخار دارد و بقول معروف می‌خواهد از این نمذ برای خود کلاهی بسازد نمیتواند سندی باشد دال بر جعلی بودن این شعر.

اصولا اگر واقعه یا رویدادی بشیوه دقیق از طرف فرد یا افراد ماهر و متخصص ثبت نگردد، امکان روایت واقعی آن بعدها تقریبا غیر ممکن است. با آوردن یک مثال شاید این مسئله واضح تر توضیح داده شود. چند سال قبل در یکی از شهرهای سوئد یک خودرو جوانی را هنگام عبور از محل عابر پیاده زیر می‌گیرد. چند دقیقه بعد درست هنگامیکه آمبولانس برای انتقال جوان به محل واقعه می‌آید، یک روزنامه‌نگار نیز به محل حادثه رسیده و از مردمی که واقعه را به چشم خود دیده بودند درخواست می‌کند که چگونگی واقعه را بازگو کنند. او از ده نفر سؤال کرده بود، و ده روایت مختلف و متناقض از حادثه شنیده بود، از جمله: اینکه راننده مست بود و جوان را زیر گرفت تا روایت دیگر که جوان قصد خودکشی داشت و خود را جلو ماشین انداخت، از اینکه جوان درجا کشته شد تا روایت دیگر که هیچی نشد و جوان فیلم بازی میکند، از اینکه با وجود چراغ قرمز جوان از خیابان عبور کرده تا روایت دیگر که ماشین از چراغ قرمز عبور کرده است و جوان را زیر گرفت و کمرش را شکست . . .

اینکه آدم‌ها روایت‌های مختلف از حوادث بیان میکنند چیز اصلا عجیبی نیست. در مورد قباله‌های هورامان (که اکنون در موزه‌خانه‌های لندن هستند) نیز کماکان اختلاف در روایت پیدا شدن قباله‌ها موجود است. در این باره د. جمال رشید احمد در کتاب "لیکولینه‌وه‌یه‌کی زمانه‌وانی ده‌باره‌ی میژووی کورده‌واری" چنین مینویسد:

"د. سعید در مورد اینکه از چه کسی این قباله‌ها را بدست آورده است چیزی ننوشته اند، اما بعدا شیخ امین شیخ علاالدین نقشبندی برای من تعریف کرد که این قباله‌ها بوسیله یکی از مریدان شیخ بنام (ورگل) در روستای پالنگان، در میان کوزه‌ای پر از ارزن در نزدیکی قلعه "تنگیر" پیدا شده است، که بعدا شیخ علاالدین آنرا به د. سعید گردستانی میدهد.

به غیر از این روایت د. جمال رشید همانجا روایت دیگری را نیز نقل میکند که علاوه بر اینکه محل پیدا شدن قباله‌ها و شخصی که آنرا پیدا کرده است با روایت قبلی فرق دارد، خود شیوه پیدا کردن هم یک حالت افسانه‌ای به خود می‌گیرد. در روایت دوم کسی که این قباله‌ها را پیدا کرده است "صوفی عبدالله" نام دارد و محل پیدا شدن قباله هم نه قلعه "تنگیر" بلکه در نزدیکی بیاره و در کوهستان "سورین" میباشد (جمال رشید احمد، ۱۹۸۸: ۳۳۱-۳۳۳).

متاسفانه تا زمانی که به شیوه‌ای دقیق و تخصصی یک روایت دقیق از واقعه‌ای ثبت نگردد، این امکان برای کسان دیگر پیدا میشود که خود روایت دیگر از آن واقعه بسازند. بهر حال همانطور که قبلاً گفته شد، روایتهای نادرست افراد ثالث نمیتواند دلیلی بر جعلی بودن این پوست نوشته باشد.

- یکی از انتقاداتی که قبلاً هم بدان اشاره شد و سرمنشاء تمام انتقادات وشایعات است، مسئله عدم مشخص بودن محل نگهداری این پوست نوشته است. خیلی‌ها بر این باورند که چون این متن در موزه‌خانه یا در یک کتابخانه مشخص نگهداری نمیشود، پس مطمئناً چنین چیزی وجود ندارد. این مسلم است که اگر محل این "پوست نوشته" مشخص بود، دیگر چنین شایعات و سوالاتی پیش نمی‌آمد. اما این مسئله به تنهایی نمیتواند دلیلی بر جعلی بودن آن باشد، با یک آنالیز علمی و زبان‌شناسانه میتوان با درصد بالائی واقعی بودن یا نبودن آنرا تشخیص داد. از طرف دیگر بایستی در نظر داشت که این تنها موردی نیست که یک نوشته تاریخی یا یک اثر باستانی در یک محل عمومی و یا در موزه‌خانه‌ای نگهداری نمی‌شود و در انظار عمومی نیست. شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم آن اندازه از آثار باستانی، کتیبه‌ها، کتابهای خطی و آثار هنری که در آرشیوهای شخصی و نزد افراد منفرد نگهداری میشوند اگر از میزانی که در موزه‌خانه‌ها و کتابخانه‌های عمومی نگهداری میشوند بیشتر نباشند قطعاً کمتر نیستند. بیشترین متون پهلوی در آرشیو شخصی زردشتیان هندوستان پیدا شده و کماکان نیز نزد آنان نگهداری میشود. برای مثال مجسمه نیم تنه بلاش چهارم پادشاه اشکانی به همراه کتیبه‌ای در معرفی او در یک آرشیو خصوصی نگهداری میشود. (ن.ک. به: ح. رضائی باغ بیدی ۱۳۸۱، دستور زبان پارسی، تهران، ص ۱۸).

۶. نیم‌تنه بلاش چهارم^۳

۵. نیم‌تنه بلاش چهارم (۱۴۷/۸-۱۹۰/۹۱ م.): این نیم‌تنه سنگی که در مجموعه‌ای شخصی نگهداری می‌شود دارای کتیبه‌ای بسیار کوتاه در معرفی بلاش است.^۴

در کشورهای که قانون حاکم است، بسیاری از مردم آثار باستانی، هنری و کتابهای خطی را در خانه‌های خود نگهداری میکنند و مراکزی قانونی برای خرید و فروش این اشیاء موجود است. اما در کشورهایی مانند ایران که نه مردم به دولت و نه دولت به مردم اعتمادی دارد، این گونه آثار یا به قاچاقچیان فروخته میشوند و یا بدست خود مردم سربه نیست میگردند. اکثر آثار مانثائی و مادی هم اکنون در موزه‌خانه‌های کشورهای دیگر بخصوص ژاپن و آمریکا سر در آورده‌اند.

در مورد چرم نوشته مورد بحث نیز نه د. سعید و نه هیچ کس دیگری نگفته است که این اثر در فلان موزه‌خانه نگهداری شده است، بلکه از همان روز اول معلوم و مشخص بود که یک جوان انگلیسی آنرا خریداری کرده و عکسی از آن را در مجله شرق نزدیک پخش کرده است، این داستانی خیلی عجیب و پیچیده‌ای نیست. حال این جوان (که قطعاً در حال حیات نیست)

آیا صاحب یک آرشیو شخصی بوده است یا نه، کسی نمیداند، چون چنین تحقیقی هرگز صورت نگرفته است.

- یکی دیگر از انتقاداتی که مطرح میشود وجود واژه "شاره‌زور (شهرزور)" در این متن میباشد. گویا یکی از محققین گُرد گفته است که "شاره‌زور" واژه‌ای جدید است، و واژه "زور" هم اشاره به طبیعت بیابانی منطقه دارد.

اولا باید بگویم همانطور که قبلا در بخش "خط پهلوی" توضیح داده شد حروف "ه" و "ا" در خط پهلوی با یک علامت (𐎠) نشان داده میشوند. بنابراین واژه‌گان "شاره‌زور" و "پاله" در این متن را میتوان به شیوه "شهرزور" و "پهله" نیز خواند، و این خود یکی از اشکالات خط پهلوی است که قبلا به آن اشاره شد. در چنین حالتی این مترجم است که بایستی با توجه به شیوه تلفظ واژه در زبان مردمان ساکن منطقه مورد نظر ترجمه مناسبی را برای آن برگزیند.

ثانیا واژه شاره‌زور/ شهرزور واژه‌ای بسیار قدیمی است، ریشه این واژه به دوره حکومت آشوریان بر میگردد. در دورانی که امپراتوری آشور قدرت مطلق منطقه بود و مناطق بسیاری از کشورهای کنونی عراق، سوریه و لبنان و قسمت هائی از کردستان در تصرف آشوریان بود و کشور آشور محسوب میشد. واژه "شتر" در آنزمان در زبان مادی به معنی کشور تلقی میشد. مادها که در سرزمین های مجاور آشور زندگی میکردند، مناطقی را که در جنوب موصل بطرف مناطق مرکزی و جنوبی عراق ادامه می یافت، و بخصوص آن مناطقی که امروز "شهرزور و گرمیان" نامیده میشوند که در مجاورت استانهای کرمانشاه و ایلام قرار گرفته اند را "شتر آسور" (کشور آسور) مینامیدند. بعد از شکست آشور و پیروزی مادها این نام بتدریج تغییر شکل داد و به "شهر آسور/ شاره سور" و سپس "شهرزور/ شاره‌زور" تغییر نام یافت. در دوران حکومت اشکانی دیگر این تغییر نام کاملا شکل گرفته بود. در کارنامه اردشیر پاپکان از یکی از سرکردگان گُرد بنام "یزدانکرت شهرزوری"¹⁵ (یزدانکرت از منطقه شهرزور) نام میبرد که برای کمک به اردشیر به نزد او رفته بود، و این خود نشان از این تغییر نام میدهد. بنا براین واژه شاره‌زور/ شهرزور واژه‌ای قدیمی و شکل دگرگون یافته "شتر آسور (کشور آسور) میباشد.

- در اینجا ضروری است که نگاهی بیاندازیم به نوشته آقای شاهو عبدی در مورد این متن. من شخصا ایشان را نمی شناسم و قبلا هم هیچگونه مقاله و یا نوشته ای از او ندیده و

¹⁵ قاسم هاشمی نژاد، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، تهران ۱۳۶۹، ص ۴۶.

نخوانده‌ام، اما چنین بنظر میرسد که ایشان چون نویسنده و منتقد ادبی در زمینه کارهای ادبی فعال باشند.

آقای عبدی از قبل تصمیم خود را در مورد جعلی بودن شعر هُرْمَزگان گرفته‌اند و به منظور اثبات آن تحقیقاتی را انجام داده و آن را در یک مقاله ۳۰ صفحه‌ای در مجله فرهنگی "هایا" سال ششم، شماره‌های ۲۱ و ۲۲ در سال ۲۰۱۸ میلادی انتشار داده‌اند.

آقای عبدی نه با یک روش علمی و زبانشناسانه، بلکه با روش دیگری قضیه را پیگیری کرده‌اند. ایشان خود را در نقش یک کارآگاه ماهر و با تجربه قرار داده و به همان شیوه که یک کارگاه مجرب در کوچه و پس کوچه‌ها به دنبال ابزار و شواهد جرم متهمان می‌گردد، ایشان هم برای اثبات جرم متهمان جستجوی فراوانی را در لابلاهای آرشیو روزنامه‌ها، نقل قول، گفته‌ها و حتی نگفته‌های دیگران نموده‌اند. ایشان پس از جستجوی فراوان بقول خودش از آغاز پخش متن تا به امروز (هنگام پخش مقاله ایشان)، بدون ارائه دادن حتی یک دلیل قانع کننده، پیگیری را پایان رسانده و آنگاه خود بر مسند قضاوت نشسته و دو نفر از متهمان، د. سعید گُردستانی و حسین حَزنی مکریانی را به اتهام جعل مشخص و محکوم نموده، و دو نفر دیگر د. صدیق صفی زاده و سعید یاسمی را کماکان زیر اتهام باقی نگهداشته‌اند.

ایشان برای بدست آوردن شواهد و اسناد جرم از یک روش بخصوص در تمام نوشته خود پیروی کرده‌اند، آنهم پیدا کردن تفاوت‌ها و تناقضات در نقل قول‌ها و در روایت‌هاست. در اینجا برخی از نوشته‌های ایشان را مرور می‌کنم:

"بهار منبع دیگری به جز سعید خان در دست نداشته است و ایشان این مطلب را صرفاً از زبان سعید خان، بدون کوچکترین تفحص و بررسی نقل کرده است (عبدی، ۲۰۱۸: ۴)."

آدم میتواند این سوال را از خود بکند، چگونه ممکن است که نویسنده بزرگی چون بهار که بیشتر از ۳۰ کتاب تاریخی و ادبی را تالیف نموده و خود مسلط به زبان پهلوی است و چندین کتاب و متن پهلوی را ترجمه کرده است، بدون اینکه متن پهلوی شعر را ببیند، این قطعه شعر را از د. سعیدخان گرفت و آنرا بنام یک اثر کهن و نفیس شعر ایرانی چاپ نمود!

"لازم به ذکر است که سعید خان با اینکه با مستشرقینی مانند ادوارد بروان، مینورسکی و نولدکه ارتباط داشته است . . . موضوع این پوست و شعر را با هیچیک از آنها در میان نگذاشته است تا همانگونه که کسی مانند مینز در خصوص اسناد به دست آمده از اورامان

مقاله‌ای فاضلان در ژورنال مطالعات هلنی نوشت، به این موضوع نیز پردازش (عبدی، ۲۰۱۸: ۵).

در اینجا از آقای عبدی باید پرسید، اولاً شما از کجا میدانید که د. سعید با آنها در این مورد صحبتی نکرده بود؟ از کجا میدانید که د. سعید صحبت کرده بود، اما آنها به صحبت‌های او واقعی نگذاشته بودند؟ در ثانی مسئله قباله‌های اورامان (سه سند از دوران اشکانی) با یک نسخه از شعری که در روزنامه‌ای منتشر میشود کلی متفاوت است. ثالثاً چه کسی حاضر بود در لندن بدون دستمزد برای د. سعید کار آکادمیک انجام بدهد و آن را آوانویسی و ترجمه کند، چه کسی قرار بود این هزینه را پردازد، در حالیکه د. سعید خود با کمک‌های کلیسا و دوستانش در آنجا زندگی میکرد.

از اینها گذشته مسئله این قطعه شعر و ترجمه اش، آن اهمیتی را که برای ما گُردها دارد، برای محققین اروپایی ندارد. هم اکنون نیز صدها سنگ‌نوشته، کتیبه و پوست‌نوشته و پاپیروس در آرشیو کشورهای اروپایی خاک میخورد.

"با اینکه رشید یاسمی به خط و زبان پهلوی آشنایی داشته، اما ایشان نیز بدون جزئیات و ارائه سندی در خصوص این موضوع، صرفاً نوشته سعید خان و بهار را تکرار کرده است. ایشان مطلب را چنان بیان کرده که گویی نه تنها سند را بارها مورد مطالعه قرار داده بلکه این موضع کاملاً اثبات شده است.

جالب است که در شعری که رشید یاسمی آورده اندکی تفاوت با شعری که بهار از سعید خان گرفته وجود دارد! این تفاوت سبب مطرح شدن این پرسش می‌شود که چگونه در کمتر از یک سال دو نفر به یک شعر اشاره داشته‌اند اما متن شعر را با اختلاف روایت کرده‌اند... (عبدی، ۲۰۱۸: ۵).

من میدانم که منظور نویسنده (شاهو عبدی) از ارائه سند چیست، ولی با اطمینان می‌توان گفت همانطور که خود ایشان میگویند، یاسمی به متن پهلوی شعر مندرج در نسخه روزنامه دسترسی داشته است و اینکه ترجمه او تا حدودی با ترجمه "بهار- د. سعید" متفاوت است همانطور که قبلاً توضیح داده شد خود دلیل بر این امر است که او یک آوانویسی و ترجمه مستقل از متن پهلوی که در اختیار داشته انجام داده است. اصولاً دو ترجمه کاملاً یکسان از یک متن پهلوی غیر ممکن است.

شاهو عبدی بعد از بر شمردن شمار زیادی از موافقانی که این شعر را باز نشر کرده‌اند، از منتقدین و مخالفین این شعر نام میبرد، از جمله "جمال نهبهز" و عزالدین مصطفی رسول که بنا بر نوشته خود آقای عبدی، آنان بدون ارائه دادن هیچگونه سند و یا استدلالی اظهار میدارند که این شعر جعلی است.

شاهو عبدی سپس به انتقاد از د. صدیق صفی زاده می پردازد که:

۱- روایت او از پیدا شدن این پوست نوشته دقیقاً مثل روایت های دیگر نیست، بخصوص تاریخ پیدا شدن آن با آنچه د. سعید و دیگران گفته اند تطابق ندارد (عبدی، ۲۰۱۸: ۱۸-۱۹).

۲- انتشار تصویر متن پهلوی شعر، که مشخص نیست این تصویر از کجا و چگونه بدست ایشان رسیده است (عبدی، ۲۰۱۸: ۱۹-۲۰).

۳- صفی زاده با استناد به شعری در کتاب سرانجام، بر این باور است که هُرْمَزگان شهری در "شهرزور" بوده است، در حالیکه واژه هُرْمَزگان در واقع تعبیر و استعاره‌ای از شهرزور است و ارتباط و اشاره به شهر دیگری ندارد (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۰).

۴- اگر متن کتاب سرانجام را در نظر بگیریم متوجه میشویم که بین این اشعار و شعر هزمزگان اشتراکاتی وجود دارد که در جای خود به آن خواهیم پرداخت، (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۰).

در مورد نکاتی که آقای عبدی در بالا مطرح کرده‌اند، نکته شماره ۲ ایشان کاملاً درست و بجاست، متأسفانه این خود یکی از نقاط ضعف نوشته آقای صفی زاده است و جای انتقاد است. در مورد نکته شماره ۴ هم من با ایشان موافقم، این شعر کاملاً با اشعار متن کتاب سرانجام و سرودهای یارسانی تشابهات و همخوانی دارد و گویی همگی در یک مکتب و بوسیله یک شاعر سروده شده‌اند. در واقع اگر اینطور نبود جای شک و تعجب بود! اگر کسی بگوید من در کوه بیستون ماهی گرفتم جای تعجب است، اما اگر گفت من در رودخانه "سیروان" ماهی گرفتم خیلی طبیعی است. پیران یارسانی و کسانی که اشعارشان در سرانجام آمده بیشتر آنها از فرزندان و نوه‌های همین شاعری بوده‌اند که سرود هُرْمَزگان را سروده است. آنها گفتارها و پندارهای خود را از وی به ارث گرفته‌اند، اگر ما سرودهای پیران یارسانی و اشعار سرانجام را نداشتیم آنوقت حق داشتیم این سوال را مطرح کنیم که زمینه‌ی چنین شعری و با چنین زبانی در گُردستان و هورامان موجود نبوده، پس این شعر از کجا آمده

است؟ بنابر این بنظر من این کاملاً طبیعی است که تشابهاتی از هر نظر بین این شعر و اشعاری که در کتاب سرانجام آمده است موجود باشد.

شاهو عبیدی در مورد آوانویسی و ترجمه آرش اکبری مفاخر نیز چنین نوشته اند:

"متأسفانه اکبری مفاخر در هر جایی که به مشکلی در خصوص این شعر و پوست بر خورده با ترفندی از آن خلاص شده است. ایشان ابتدا با شعری رو به رو شده که بنا به هر دلیلی دوست داشته که درست باشد، در نتیجه برای اثبات آن دست آویز تصویر پوست شده و چون دیده که خطی که با آن روی پوست نوشته شده نمی تواند مربوط به قرن اول هجری باشد، این بار داستان شعر و پوست را به گونه‌ای دیگر روایت کرده است. یعنی شعر را یک روایت سینه به سینه و موجود در فرهنگ شفاهی دانسته و کتابت آنرا نیز به قرن‌ها بعد موکول کرده و حتی در جاهایی که در متن نوشته شده در پوست با اشکالاتی رو به رو شده آنرا ناشی از اشتباه کاتب دانسته است (عبیدی، ۲۰۱۸: ۲۳).

این انتقادات یا اتهامات که منتقد نسبت به آرش اکبری مفاخر نسبت داده‌اند از یک طرف جای تأسف است اما از طرف دیگر بیانگر این نکته است که ایشان هیچگونه آشنایی به خط، زبان و متون پهلوی ندارند. اینکه بسیاری از متون پهلوی قرن‌ها سینه به سینه حفظ شده و بعداً مکتوب گردیده اند بیشتر یک قاعده است تا استثنا. درخت آسوریگ اثری است مربوط به دوران پادشاهی کیخسرو، اما بسیاری معتقدند که این متن سینه به سینه حفظ شده و در یک مقطع زمانی در عهد اشکانیان/ ساسانیان مکتوب گشته است. در مورد داستان یادگار زریران هم همینطور، این داستان واقعه‌ای است مربوط به ظهور آئین زردشتی که در زمان ویشتاسپ شاه اتفاق افتاده است، اما محققین زبان پهلوی معتقدند که در زمان ساسانیان بصورت نوشته در آمده است. بخش‌های زیادی از کتاب اوستا هم بهمین ترتیب سینه به سینه حفظ شده و بعداً در عهد ساسانیان مکتوب شده است.

در مورد اینکه چرا در متن پهلوی بجای "ژن" واژه بصورت "زن" آمده است، "د. آرش مفاخر در نامه‌ای که برای عبیدی نوشته است، توضیح داده که این ناشی از اشتباه کاتب پهلوی بوده است که آنرا چون "زن" نوشته است. اما عبیدی آن را قبول ندارد و این اشتباه را دلیلی بر آن میداند که کسی که آنرا نوشته است به خط پهلوی آشنایی نداشته و جواب آرش مفاخر را توجیه‌کاری میداند.

اما در واقع هیچگونه اشتباهی در این مورد رخ نداده است، زیرا همانطور که قبلاً توضیح داده شده علامت "ك" در خط پهلوی هم آوای "ز" و هم آوای "ژ" را میرساند. هرچند در سده‌های بعد از اسلام برخی از کاتبان متون پهلوی با اضافه کردن نقطه به آن "ژ" را مشخص تر کرده‌اند (در برخی از متن‌ها یک نقطه در متون مانوی دو نقطه و در سده‌های بعد سه نقطه). در آن هنگام زبان و خط استانداردِ بسان امروز موجود نبود که در همه جا بطور یکسان از آن پیروی شود، خط و حتی زبان بکار رفته در متون غربی با متون شرقی متفاوت است.

اما در کل وجود غلط‌های املائی و انشایی در متون پهلوی امری غیر عادی نیست. همه کاتبان پهلوی نویسندگانی توانا و زبردست نبوده‌اند، بسیاری از متون پهلوی بوسیله ملاحظه‌های زردشتی نوشته شده‌اند که باصطلاح گردی "کۆلکه مه‌لا (ملای کم سواد) بوده‌اند، و نوشته‌های آنها پر از غلط میباشند، که خود همین امر باعث میشود که خواندن و ترجمه اینگونه متون بسیار دشوارتر گردد.

البته بطور کلی واژه‌ای را به غلط نوشتن در متن‌ها برای نویسندگان ماهر و توانا نیز امر عجیبی نیست، بهمین خاطر است که امروزه نویسندگان مشهور هم قبل از چاپ کتابهایشان آنها را برای بررسی و تصحیح بدست متخصصان امر میسپارند. حتی خود ایشان (شاهو عبدی) هم در مقاله خود دچار اشتباهاتی در نوشتن شده‌اند. مثلاً در صفحه ۱۹ زیر تصویر پهلوی شعر هُرمزگان منبع شعر را (صفی زاده ۱۳۷۸: ۱۸۹) میباشند. در صفحه ۲۵ نیز چنین آمده است: "سعید خان درست آن (صفی زاده ۱۳۷۸: ۱۸۹) میباشند. در صفحه ۲۶ نیز چنین آمده است: "سعید خان نیز شواهدی را از خود بجای گذاشته که نمی‌توان "نسب" به آن بی تفاوت بود، همچنین هر چند ایشان در تمام متن اسم حزنّی مکرّیانی را بدرست نوشته‌اند اما در صفحه ۲۶ شش سطر مانده به آخر نام او را چون "موکریانی" آورده است، و نیز در انتهای متن صفحه ۲۶ نوشته‌اند: پیشینیان ما درست یا غلط، دلسوزانه یا "مغرزانه" این شعر را ساخته و تکرار کردند. البته این اشتباهات قابل اغماض دال بر این نیست که ایشان به فارسی تسلط کامل ندارند، بلکه بیانگر این است که اشتباه در تحریر امر عجیبی نیست بخصوص در متون پهلوی که بیشتر اتفاق می‌افتد.

در صفحه ۲۳ چنین بنظر میرسد که دیگر آقای شاهو عبدی به کار تفحص و جستجو برای پیدا کردن تناقضات در روایتهای پایان میدهد و تحقیقات خود را در دو نکته جمع بندی میکند:

"از آنجایی که سرچشمه و منشاء داستان پیدا شدن پوست در نهایت به سعید خان گردستانی و حُزنی موکریانی بر می گردد و هیچیک از این دو و نیز سایر منابع مورد بررسی جزئیات و سندی در خصوص این موضوع ارائه نکرده و کسانی مانند صفی زاده نیز که ادعاهای مبنی بر در اختیار داشتن تصویر آن مطرح کرده‌اند، صرفاً در حد ادعا باقی مانده‌اند . . .

مطالب گفته شده را می توان با دو مورد زیر جمع بندی کرد

- کسیکه شعر را سروده با زبانشناسی آشنا نبوده است.
- کسیکه متن را به خط پهلوی نوشته با خط شناسی آشنا نبوده است (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۳).

- جدا از اینکه آیا این شعر جعلی است یا خیر، اما این نتیجه‌گیری واقعا عجیب است، یک نتیجه‌گیری کاملا اختیاری و انتزاعی که ربطی به موضوعی که خودشان مورد بررسی قرار داده‌اند ندارد و از نظر اصولی هم کاملا غلط است. در اینجا چندسؤال مطرح میشود:

اولا، چه کسی مدعی این بوده که شاعری که این شعر را نوشته است با زبانشناسی آشنا بوده است؟ ثانيا چرا و چه کسی گفته است که شاعر بایستی زبانشناس باشد؟ آیا فردوسی و سعدی و شاملو و فرخزاد زبانشناس بودند؟ آیا وفایی و مولوی و خانای قوبادی با زبانشناسی آشنا بودند؟ اساسا زبانشناسی علم مدرنی است که عمرش به صد سال نمی‌رسد چرا شاعری که در ۱۴۰۰ سال قبل شعری سروده است بایستی با زبانشناسی آشنا باشد؟

- ثانيا، در مورد نکته دوم هم راستش من اصلا متوجه نمیشوم که منظور نویسنده چیست! این نتیجه‌گیری ذهنی در تقابل با کدام نظریه‌ای آمده است؟ چه کسی چنین ادعایی را داشته است که شخصی که این متن را نوشته خط شناس بوده است؟ اصولا چرا کسی که این شعر را نوشته است باید خط شناس باشد؟ خط شناسی چه ربطی دارد به نوشتن این متن آن هم در آن زمان؟

اگر منظور این است که متن شعر مزبور به خط پهلوی نوشته نشده است، بایستی بگویم که این متن پهلوی که در کتاب د. صدیق صفی زاده آمده است با خطی خوانا و با الفبای متکامل پهلوی نوشته شده که نسبت به سایر متون پهلوی دارای کمترین غلط املائی است. مگر نه این است که بهار و یاسمی که هر دو از اساتید زبان پهلوی در آن زمان بودند آنرا خوانده و

منتشر کرده‌اند! مگر نه این است که د. آرش مفاخر هم آنرا خوانده و آوانویسی کرده است؟ اگر منتقد دلایلی بر پهلوی نبودن این خط را داشت، می‌توانست علنا آنرا عنوان کند!

در پایان آقای شاهو عبدی بر مسند قضاوت نشسته و با توجه به تفاوت در ترجمه‌ها و تناقضات در روایت‌هایی که در اینجا بازگو شد، متهمین اصلی را مشخص می‌کند، او در صفحه ۲۵ چنین مینویسد:

"با توجه به قراین، این شعر یا سروده سعید خان و یا حُزنی مکریانی است. حُزنی مکریانی از آنجایی که در یکی از روایت‌ها عنوان کرده که خودش پوست را پیدا کرده است و نیز در آثارش برای اثبات برخی موضوعات تکیه بر کتابی چون شاهنامه نوبخت داشته است و در این کتاب نیز مطالب مشابه داستانی که از شعر هُرْمَزگان آمده کم نیست، می‌توان گفت احتمالاً سراینده اصلی شعر ایشان بوده است (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۵)".

در اینجا بنظر میرسد که متهم اصلی (حُزنی مکریانی) مشخص گردیده. البته من (نویسنده این مقاله) معتقدم که حُزنی مکریانی نه تنها قادر به نوشتن یک بیت شعر به شیوه "گورانی/هورامی" نبوده است بلکه اساساً فهم اشعار گورانی نیز برایش دشوار بوده است.

اما آقای شاهو عبدی بلافاصله بعد از معرفی حُزنی مکریانی بعنوان متهم اصلی در ادامه مقاله خود چنین می‌نویسد:

"اما سعید خان نیز شواهدی را از خود بجای گذاشته که نمی‌توان "نسبت"^{۱۶} به آن بی تفاوت بود. سعید خان مطلبی را در مورد قوم بنی اسرائیل درج کرده که شباهتی تام با شعر هُرْمَزگان به لحاظ مفهوم دارد؛ "خدا بخت النصر کیانا وقار/ شاران خاپور کرد تا اورشلیم شار/ ملک یهوداش تمام کرد خاپور/ ... / اولاد داود جه شازادگان/ بین غلام بچه پی کلدانیان. (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۵)".

البته بنظر نمی‌رسد که این شعر هیچگونه وجه اشتراکی با شعر هُرْمَزگان داشته باشد، بخصوص آنکه برعکس شعر هُرْمَزگان که خالی از هرگونه واژه بیگانه است، در این شعر شمار واژه‌گان عربی آن بیشتر از گُردی است، واقعا مشکل بتوان این شعر را مانند آثار و اسناد جعل به حساب آورد.

¹⁶ در متن اصلی این واژه چون "نسب" نوشته شده است که بنظر میرسد اشتباه چاپی باشد.

اما چنین بنظر میرسد که د. سعید گردستانی بی احتیاطی نموده و علاوه بر شعر فوق آثار جرم دیگری نیز از خود بجای گذاشته است و آقای عبدی ابزار و آلات جعل را اکتشاف و ارزیابی کرده‌اند:

"در کتاب نزانی سعید خان، لغات مشابهی که در شعر هُرمزگان آمده به این صورت تکرار شده است: هون (۵ بار)، ژن (۱۳ بار)، آیر (۲ بار)، گوره (۵ بار)، عرب (۲ بار)، کناچه (۴ بار)، بزوی (۱ بار)، و دیل (۱ بار) (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۵)".

"حال اگر به کتاب سرانجام برگردیم و قرینه‌هایی که صفی زاده برای اثبات اصالت شعر هُرمزگان آورده بود، می‌توان گفت که احتمالاً سراینده شعر هُرمزگان با کتاب سرانجام آشنا بوده و به احتمال زیاد متأثر از اشعار دوره عابدین جاف، شعر هُرمزگان را سروده و از لغات آن نیز وام گرفته است. (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۶)".

اما بنظر میرسد اسناد و سوابق جرم د. سعیدخان خیلی بیشتر از اینها باشد، آقای شاهو عبدی در ادامه سطور بالا چنین نوشته‌اند:

"جدای از این موارد آشنایی سعیدخان با اسناد قدیم به خصوص سه سندی که در اورامان بدست آمد و ایشان به لندن بردند نیز می‌تواند مد نظر قرار گیرد (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۶)".

واقعا منظور نویسنده از این سطور چیست؟ این سه سند که د. سعید با خود به اروپا برده بودند دو عدد از آنها قباله‌های بودند به خط و زبان یونانی قدیم و سومی نیز قباله‌ای بود به زبان گُردی میانه و به خط آرامی. این سه قباله چه توانائی‌ها و قابلیت‌هایی را برای انجام جعل به د. سعید داده بودند که بایستی آشنایی او با این قباله‌ها را بمثابه سوابق جرم مد نظر قرار داد؟

اینکه د. سعید این اسناد را بدست متخصصان رسانده و بدون هیچگونه توقعی حق نگهداری آنها را به موزه لندن سپرده است و آنها را از خطر نابودی نجات داده است آیا بایستی بعنوان سوابق جرم مد نظر قرار داد؟

واقعا آرزو میکردم آقای عبدی این سطور را نمی‌نوشتند، این دیگر نقد ادبی و زبان‌شناسانه نیست، این پرونده سازی است، آنهم به بدترین شکل ممکن. پرونده سازی است برای کسی که خودش در قید حیات نیست تا بتواند از خود دفاع نماید. آن کردارهای نیکویی که دال بر

صداقت و دلسوزی او برای حفظ میراث‌های ادبی و تاریخی سرزمینش انجام داده است، اینک باید بعنوان سوابق جرم برایش مد نظر قرار بگیرد!

بهر حال هرچند که آقای عبدی از اول میدانستند که این شعر جعلی است و کار کیست، اما حالا که متهمین مشخص تر و شواهد و اسناد و ابزار جعل آشکار گردیده‌اند، دیگر زمان آن فرا رسیده که قاضی حکم نهایی را صادر کرده و پرونده مختومه اعلام گردد.

"بهر حال آنچه که مشخص است این است که سعید خان بیش از حُزنی مکریانی در سرودن شعر، به شیوه شعر هُرمزگان توانا بوده است و تا حدودی نیز مفاهیم این شعر با تفکرات سعید خان بیشتر همخوانی دارد و به احتمال زیاد این شعر نیز سروده ایشان است و سخن حُزنی "مکریانی"¹⁷ در خصوص کشف پوست توسط او، صرفاً یک ادعا بوده است. البته می توان قایل به یک کار مشترک بین این دو نیز بود.

سراینده این شعر هر کسی بوده چندان اهمیت ندارد، مطلب حائز اهمیت این است که این شعر ساختگی و به هیچ وجه قابل استناد نیست. پیشینیان ما درست یا غلط، دلسوزانه یا "مغرزانه"¹⁸، این شعر را ساخته و تکرار کردند، ما نیز برای مدتی طولانی آنرا تکرار کردیم، اما زمان آن رسیده که آنرا کنار بگذاریم و مبنای استدلال قرار ندهیم (عبدی، ۲۰۱۸: ۲۶)."

بهر حال وضعیت دو نفر از متهمین د. سعید خان گُردستانی و حُزنی مکریانی با توجه به احتمالات و اسناد جعل بعنوان جاعلین اصلی از طرف آقای عبدی مشخص گردید، اما وضعیت دو تن دیگر از متهمان آقایان رشید یاسمی که متن را ترجمه و انتشار داده و همچنین د. صدیق صفی زاده که تصویر متن پهلوی را منتشر کرده‌اند هنوز نامشخص و کماکان زیر اتهام باقی مانده‌اند.

¹⁷ این واژه در متن اصلی بشکل "موکریانی" آمده است، که بنظر میرسد اشتباه تحریری باشد.

¹⁸ این واژه در متن اصلی بشکل "مغرزانه" آمده است.

بخش سوم

آوانویسی و ترجمه شعر هُرمزگان:

روستای جیشانه در سیزده کیلومتری شهر سلیمانیه قرار دارد. در نزدیکی این روستا هفت غار قدیمی وجود دارد که مشهورترین آنها غار هزار میرد میباشد. تا کنون چندین گروه باستانشناسی کارهای تحقیقاتی را در این غارها انجام داده اند، از جمله:

سپایزر در سال ۱۳۰۵ ش (۱۹۲۶م)، دوروثی گارود در سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹ ش (۱۹۲۸-۱۹۳۰م). احمد مهدی در سال ۱۳۲۸ ش (۱۹۴۹م)، کارلینتون در سال ۱۳۲۸ ش (۱۹۴۹م).

بر اساس تحقیقات باستانشناسی که تا کنون انجام گرفته است گویا نشانه های از زیست انسانی که به یک دوره زمانی بین ۳۰ تا ۵۰ هزار سال قبل بر میگردد در این غارها یافت شده است.

بنا به نوشته های بهار در مجله مهر و همچنین د. سعید گردستانی که قبلا بیان گردید، گویا در دهه دوم میلادی قرن گذشته پوست نوشته ای در یکی از این غارهای پیدا میشود که بعدا یک جوان انگلیسی در شهر سلیمانیه آنرا از یک کارگر گرد خریداری کرده و با خود به لندن میبرد. این جوان بعد از بازگشت به لندن تصویری از این پوست نوشته را برای روزنامه "شرق نزدیک" در لندن میفرستد که روزنامه شرق نزدیک هم این تصویر را بچاپ میرساند.

سعیدخان گردستانی که در آن هنگام در لندن بوده است همان کاری را میکند که هر شخص مسئول و عاقلی بایستی انجام بدهد، ایشان چند نسخه از روزنامه را با خود به ایران آورده و آنها را برای بازخوانی و ترجمه تحویل دو نفر از اساتید زبان پهلوی "ملک الشعراى بهار و رشید یاسمی" میدهد.

همچنانکه قبلا شرح آن رفت، محمد تقی بهار این شعر را آوانویسی و د. سعید گردستانی آنرا ترجمه مینماید، بهار در سال ۱۳۱۶ ش (۱۹۳۷م) آنرا در مجله مهر انتشار میدهد. رشید یاسمی نیز دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۸ ش (۱۹۳۹م) خود مستقلا شعر را آوانویسی و ترجمه کرده و آنرا در کتاب گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او منتشر میکند.

حال اگر کسانی ملک الشعراى بهار و رشید یاسمی را افراد ساده لوح و نادانى میدانند که بدون دیدن متن پهلوی شعر و صرفاً با دیدن قطعه شعری از دست د. سعید گردستانی، توسط او فریب خورده و نتوانسته بودند خط و زبان شعر را تشخیص بدهند، ساده اندیشی است.

در سال ۱۳۱۶ش (۱۹۳۷م) "حسین شکيبا" رئیس معارف و اوقاف گردستان در سالنامه معارف گردستان نام یابنده پوست را ذکر کرده است. او در این سالنامه چنین آورده است:

"در چند سال قبل اشعاری گردی که بر پوست آهو نگاشته شده و با خط پهلوی بوده، توسط ضیاءالدین نامی در سلیمانیه پیدا شده و معلوم می شود که داستان هجوم اعراب را به ایران تشریح نموده ولی اول و آخر آن بدست نیآمده و به این جهت ناقص مانده است، [. . .] این اشعار به وسیله دانشمند گرامی آقای مهدی فرهپور عضو معارف کرمانشاه بدست نگارنده رسیده است (شکيبا ۱۳۱۶:۱۵). شعری که شکيبا در متن آورده همان روایت بهار از شعر است"¹⁹.

اینکه این پوست نوشته اصل است یا کپی و در کجا نگهداری میشود، تا کنون هیچگونه اطلاعی از آن بدست نیآمده است. اما تصویری از متن پهلوی شعر در کتابهای "میژووی و یژهی کوردی" (سه فی زاده، ۲۰۰۸: ۳۸) و همچنین تاریخ گرد و گردستان (صفی زاده، ۱۳۷۸: ۱۸۹) انتشار یافته است. البته با کمال تاسف ایشان هیچگونه منبعی را برای این تصویر نیاورده و مشخص نکرده اند که آیا از همان نسخه های روزنامه شرق نزدیک گرفته شده است یا از منابع دیگر. تصویر منتشر شده از سوی صفی زاده به بصورت زیر میباشد:

¹⁹شاهو عبدي (۲۰۱۸)، هورمزگان پیمان ناتهران کوژان، هابا، وه روزنامه ی فرههنگی، ژماره ی ۲۱ و ۲۲، ص ۶.

۳ ۴۵۶ ۷۸۹ ۱۰۱۱
 ۱۲۱۳ ۱۴۱۵ ۱۶۱۷
 ۱۸۱۹ ۲۰۲۱ ۲۲۲۳
 ۲۴۲۵ ۲۶۲۷ ۲۸۲۹
 ۳۰۳۱ ۳۲۳۳ ۳۴۳۵
 ۳۶۳۷ ۳۸۳۹ ۴۰۴۱
 ۴۲۴۳ ۴۴۴۵ ۴۶۴۷
 ۴۸۴۹ ۵۰۵۱ ۵۲۵۳

(صفی زاده ۲۰۰۸: ۳۸)

آوانویسی و ترجمه‌ای که در ذیل می‌آید بر اساس این متن خواهد بود. برای اینکه خواندن و مقایسه آن برای خواننده آسانتر باشد، من نیز آوانویسی و ترجمه آن را همانند خود متن در هشت مصرع خواهم نوشت.

آوانویسی با الفبای لاتینی:

- | | |
|--------------------|--------------------|
| 1) hormizgan rimān | ātirān kužān |
| 2) wēšān šardawa | gawra gawrakān |
| 3) zōrkārī arab | kirdna xāpūr |
| 4) gnān pālāi | hatā šārazūr |
| 5) žan u kanikān | wa dīl bašinā |
| 6) mērd āzā tili | wa ruy hūinā |
| 7) rawšt zartuštra | mānawa bē das |
| 8) bazaikā nekā | hormiz wa hwēč kas |

آوانویسی با الفبای فارسی:

- (۱) هُرْمَزْگان رمان آتران کژان
- (۲) ویشان شاردوه گوره گورکان
- (۳) زور کار ارب کردنا خاپور
- (۴) گنان پاله هتا شاره زور
- (۵) ژن و کنیکان و دیل بشینا
- (۶) میرد آزا تلی و روی هوینا
- (۷) روش زرتوشترا ماننه وه بی دس
- (۸) بزیکا نیکا هُرْمَز و هویچ کس

معنی واژگان:

hormizgan (هُرْمَزْگان): از ترکیب واژه هُرْمَز (ایزد) + گا (پسوند مکان) + ان (علامت جمع)، به معنی هُرْمَزْکده ها / پرستشگاه‌ها/ (معابد) میباشد. واژه هُرْمَز در پارسی بصورت "ohrmazd" و در پهلوی چون "hormazd"²⁰ آمده است.

rimān (رمان): به معنی تخریب، از مصدر رماندن در زبان کُردی و رمانای در کُردی هورامی (گورانی) به معنی خراب کردن.

ātirān (آتران): جمع واژه آتر / (آتش) به معنی آتش ها است. در زبان پارسی چون آتر (ātir)²¹ و در پهلوی ساسانی چون آتور (ātaxš, ātur) آمده است. در زبان کُردی به اشکال مختلف چون "آگر، آور، آتر، آهر و آتش"²² تلفظ میشود.

kužān (کُژان/کوژان)²³: به معنی خاموش شدن آتش، همچنین به معنی کشته شدن میباشد.

²⁰ فرهنگ فارسی به پهلوی، د. فره‌وشی، چاپ سوم ۱۳۸۱ ص ۵۵۱.

²¹ فرهنگ فارسی به پهلوی، د. فره‌وشی، چاپ سوم ۱۳۸۱ ص ۴.

²² هه‌نبانه بۆرینه فره‌نگ کُردی -فارسی، هه‌ژار، ۱۳۶۸ جلد یکم، ص ۱. همچنین فره‌ه‌نگی باشوور، عه‌باسی

جه‌لیلیان، هه‌ولیر ۲۰۰۵، ل. پ ۱.

²³ هه‌نبانه بۆرینه فره‌نگ کُردی -فارسی، هه‌ژار، ۱۳۶۸ جلد یکم، ص ۶۳۴.

wēṣān (ویشان): ضمیر مشترک تأکیدی سوم شخص جمع، به معنی خودشان.

ṣardawa (شاردهوه): به معنی پنهان کردند.

gawra (گوره): یک واژه گردی است به معنی بزرگ/عظیم، هم ریشه است با واژه "گورو (guru)"²⁴ در زبان سانسکریتی به همان معنا.

gawrakān (گوره‌کان): جمع گوره به معنی بزرگان است، گوره گوره‌کان به معنی بزرگ بزرگان میباشد. که در اینجا میتواند منظور از شاه شاهان و یا بزرگ پیران و مغان زردشتی باشد.

zōrkār (زورکار): به معنی ستمکار است. آرش مفاخر در مورد این واژه چنین نوشته است:

zōr+kār+ ī: زشت کاری، در فارسی باستان zûrakara: زشت کار.

DB IV, 64: naiy zûrakara āham naiy . . . (من زشت کار نبودم)

DB IV, 68: hyavā zûrakara ahatiy avaiy mā dauštā

آن که زشت کار باشد، دوست آنان مباش (kent, 1953: 129)، (آرش مفاخر، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۷)."

kirdna (کردنه): یک واژه گردی هورامی است، فعل سوم شخص جمع از مصدر "کردای" به معنی "کردند" است.

xāpūr (خاپور): به معنی ویران است. اینکه این واژه در آن زمان چگونه تلفظ شده است تشخیص آن مشکل است، این واژه را میتوان هم مانند خاپور و هم مانند هاپور خواند. زیرا همانطور که قبلا گفته شد حروف "آ" و "خ" و "ه" در پهلوی بصورت "𐭠" نوشته میشوند.

²⁴guru - KST (Online Sanskrit Dictionary)

Sanskrit - Dictionary (learnsanskrit.cc)

Guru: English Translation of the Sanskrit word: Guru-- Sanskrit Dictionary

gnān (گنان): این یک واژه گردی هورامی است به معنی "افتادند" میباشد. مصدر این فعل واژه "گنای (gnāy)" است، صورت های دیگر این واژه بدین شکل میباشد:

گنو (افتادم) گنمی (افتادیم)

گنی (افتادی) گندی (افتادید)

گنۆ (افتاد) گنان (افتادند)

این واژه در سرودهای شعرای یارسانی به کرات آمده است، بطور مثال در شعری از "پیر تیمور ههورامی متوفی به سال ۱۳۸۰م"²⁵:

ئه و شاره زووری، ئه و شاره زووری بارگهی شام وستهن ئه و شاره زووری

میردان جهم بوان گرد وه رووسووری بگندی وه شوون پیر و سه بووری

(در شهرزور، در شهرزور، بارگاه ایزدی در شهرزور برقرار است، مردها جمع بشوید با سربلندی صبورانه دنبال پیر (رهبر دینی) بیافتید.

این چند بیت نیز از اشعار "صیدی هورامی"²⁶ است:

چهند واتم به عه شق بارگهی ئیمامان مه گنه وه سه ودای نه وتوول نه مامان

(چقدر گفتم ترا به عشق گور امامان نیافتی به سودای عشق جوانان)

مه جنون هۆر گیراو ئاما به شیتاب گنا نه خه یال کارسازی که باب

(مجنون آنرا برداشت و آمد بشتاب افتاد به فکر درست کردن کباب)

متاسفانه محققینی که قبلا این متن را ترجمه کرده اند، به اشتباه این واژه را شکل دیگری از واژه "گند (گوند = کوردی)" تصور کرده و آنرا به روستا یا شهر معنی کرده اند. در حالیکه این واژه به وضوح چون "گنان" آمده است. همانطور که قبلا توضیح داده شد، ملک الشعری بهار آنرا چون "گنایی" و رشید یاسمی هم آنرا چون "گنای" آوانویسی کرده بودند.

²⁵ یارسان له نووسینی ئه یوب رۆسته م، چاپی یه که م سالی ۲۰۰۶ زایینی، ل. پ ۷۷.

²⁶ دیوانی صیدی، چاپخانه ی کامه رانی سلیمانی، ۱۹۷۱ زایینی.

چنانکه که قبلا گفته شد این واژه به معنی افتادن است. اما واژه افتادن هم در گُردی و هم در فارسی معانی بسیاری دارد برای مثال:

در گوشه‌ای افتادن، به مریضی افتادن، به دردرس افتادن، به دل افتادن (دوست داشتن)، به خواهش افتادن، به دنبال افتادن، شایعه افتادن، گیر افتادن، از پا افتادن، به تور افتادن، به خواب افتادن، به خیال افتادن، به شک افتادن، از قلم افتادن، به شهر افتادن و ...

در اینجا نیز واژه "گنان" را میتوان به دو صورت خواند و معنی کرد: اول به معنی "اشغال کردن"، برای مثال: پلیس‌ها آمدند افتادند خانه مردم/ افتادند به جان مردم/ سربازهای دشمن افتادند مرکز شهر ... در این حالت "ن" آخر واژه باید کسره داشته باشد، اما در خط پهلوی چنین علامتی وجود ندارد. دوم "گنان" به معنی افتادن و سقوط کردن، با توجه به توضیحات فوق بیت دوم (مصرعهای ۳ و ۴) را میتوان چنین ترجمه کرد:

(۱) ستمکار عرب ویران کردند اشغال کردند پهلّه تا شهرزور

و یا بصورت دیگر:

(۲) ستمکار عرب ویران کردند سقوط کردند پهلّه تا شهرزور

pālāi (پالهی): این واژه را میتوان هم بصورت "پاله" خواند و هم بصورت پهلّه. آنچه مسلم است منظور از "پاله" در این شعر یک نام جغرافیایی است. تعابیر مختلف از پهلّه موجود است. فریدون جنیدی در "کتاب نامه پهلوانی"²⁷ در این باره چنین آورده است: "در باره نام پهلوی و زبان پهلوی، سه‌گونه تعریف شده است: نخست آنکه گروهی از نویسندگان پس از اسلام، آنرا منسوب به پهلّه دانسته‌اند، که آن نام پنج شهرستان آذربایجان، همدان، ماه نهاوند، ری و اصفهان بوده. از سوئی ترانه‌های بسیاری که از دوران‌های پس از اسلام در سرزمین ماد، یعنی آذربایجان و همدان و لرستان رایج بوده بنام فهلویات مشهور است (جنیدی، ۱۳۶۰: ۱۱).

با توجه به مضمون شعر بنظر من منظور از پاله/پهلّه در این شعر همان مناطق گُردنشین در غرب ایران است شامل مناطق همدان، آذربایجان، گُردستان، کرمانشاه، لرستان و ایلام که در

²⁷ فریدون جنیدی، نامه پهلوانی، چاپ نخست تهران ۱۳۶۰.

زمان ساسانیان به پهلوه معروف بوده است. منطقه شاره‌زور / شهرزور هم همانطور که قبلا گفته شد اکثر مناطق گردنشین در گُردستان عراق است. "گان پاله هه‌تا شاره‌زور" در اینجا شاعر می‌خواهد بگوید که "لشکر عرب افتادند توی پهلوه و شهرزور (اشغال کردند از شرق تا غرب گُردستان)" و یا سقوط کردند پهلوه تا شهرزور.

hatā (هتا): حرف اضافه است در زبان گُردی سورانی و هورامی که معادل "تا" در زبان فارسی می‌باشد. در کرمانجی به دو صورت "هه‌تا" و "هیا"²⁸ تلفظ می‌شود، در زبان اوستایی بصورت "hyat"²⁹ در زبان فارسی باستان "yātā"³⁰ و در زبان پهلوی اشکانی "yaō"³¹ و در پهلوی ساسانی بصورت "tāk"³² می‌باشد.

šārazūr (شاره‌زور): بخش وسیعی از مناطق گُردستان است که امروز در عراق واقع شده، شامل استانهای کرکوک، بخشی از استان سلیمانیه، گرمیان و دیاله می‌شود. (در مورد این واژه قبلا در بخش دوم مبحث نظرات و انتقادات مطرح شده در رابطه با قطعه شعر هُرمزگان توضیح داده شد).

žan (ژن): یک واژه گُردی به معنی "زن" می‌باشد. در زبان پهلویی اشکانی نیز ژن (žan)³³ گویند. در اوستایی بصورت "جینه‌یا (Jenaya)"³⁴ و در زبان گُردی گویش زازاکی بصورت "جینی (Jeniye)"³⁵ می‌باشد.

kanikān (کنیکان): اسم جمع است (kanik+ān) به معنی دختران. در اوستایی دختر بصورت "kanyā"³⁶ و در پارسی "kanig, kanik"³⁷ و در پهلوی ساسانی بصورت‌های "kanik, kanič"

²⁸ فهره‌نگا کانی، جگه‌رسۆز، چاپی یه‌که‌م، هه‌ولیر ۲۰۰۹ ص ۵۹۹.

²⁹ Old Iranian Online (utexas.edu)

³⁰ آرش اکبری مفاخر، بهار ۱۳۸۹. سرود ورمزگان، مجله مطالعاتی ایرانی، دانشکده ادبیات، دانشگاه باهنر کرمان، شماره‌ی ۱۷، ص ۱۹.

³¹ دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ‌بیدی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱ ص ۱۱۹.

³² فرهنگ فارسی به پهلوی، د. بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۸۱ ص ۱۲۸.

³³ فرهنگ فارسی به پهلوی، د. بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۸۱ ص ۲۸۴، همچنین دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ‌بیدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۸۲.

³⁴ Jonathan Slocum and Scott L. Harvey, <http://www.utexas.edu/cola/centers/lrc/eieol/aveol-BF-X.html>

³⁵ Ferheng, Kirmancki (zazaki) – Kurmanci, Çeko Kocada, Berlin 2010, I.p 762.

³⁶ Avesta Dictionary by K.E. Kanga (K 130).

kanēčak³⁸ آمده است. در گُردی بصورت‌های مختلف از جمله kič (کچ)، kanišk (کنیشک)، kinače (کناچه) و kinā (کنا) می آید.

wa (وه): حرف اضافه است معادل "به" در زبان فارسی، در پارسی و پهلوی ساسانی نیز "وه" میباشد.

dīl (دیل): این واژه به معنی اسیر است در تمام گویش‌های زبان گُردی و همچنین در زبان لری (توضیح بیشتر در مورد این واژه در بخش اول، ترجمه سوم آمده است).

bašinā (بشینا): یک واژه هورامی است از مصدر شیای (šīāy) به معنی رفتند. در پهلوی اشکانی "šaw"³⁹. همچنین این واژه میتواند به معنی "فرستاده شدند" نیز باشد، از مصدر شیاندن (šiyandin) در کرمانجی و شوییه‌نه (šawiyene) در زازاکی به معنی فرستادن/فرستاده شدن.

"šawiyene: šiyandin, hatine šandin, hatin hinartin"⁴⁰

mērd (مرد): به معنی مرد است. در پهلوی اشکانی مرد (mard / mart)⁴¹.

āzā (آزا): به معنی دلیر و آزاده است. در پهلوی آزات (āzāt).

tili (تلی): به معنی غلتید از مصدر تلیای (tilyāy) در گُردی هورامی و تلان/تلیان در سایر گویش‌های گُردی.

wa (وه): حرف اضافه است در زبان گُردی معادل "به، بر، در" در زبان فارسی.

ruy (روی): به معنی "روی" میباشد.

hūinā (هوینا): "هوین-ا"، هوین به معنی خون و "ا" پسوند است معادل پسوند "دا" در گویش‌های سۆرانی و کرمانجی. این پسوند که در زبان گُردی به آن "پاش بند" می گویند بسیار متداول است.

³⁷ دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی، چاپ اول ۱۳۸۱ ص ۱۱۳

³⁸ د. بهرام فره‌وشی، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۲۴-۲۲۵.

³⁹ دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی، چاپ اول ۱۳۸۱ ص ۱۲۴.

⁴⁰ Ferheng, Kirmancki (zazaki) – Kurmanci, Çeko Kocada, Berlin 2010, l.p 418.

⁴¹ همان، ص ۵۲.

rawšt (روشت): اسم مصدر است به معنی "روش". بسیاری از اسم مصدرهای که در فارسی "ش" در آخر بن مضارع می‌آید در گُردی بجای "ش" علامت "شت" می‌آید، مانند خورشت (خورش)، آرایش (آرایش)، پرشت (پرش)، برشت (برش)، آشت (آش)⁴². سرزشت (سرزنش).

zartuštra (زراتوشترا / زراتوشتره): همانطور که قبلاً توضیح داده شد حروف "ه" و "الف" در پهلوی با علامت "𐭎" نشان داده میشود، بنابراین این واژه را میتوان هم بصورت "زراتوشترا" و هم "زراتوشتره" خواند. زراتوشترا یک واژه اوستایی است، متأسفانه محققین خارجی و ایرانی درک درستی از این واژه ندارند و آنرا به معنی "دارنده شتر زرد و یا دارنده شتر پیر" میدانند که کاملاً اشتباه است. معنی واقعی این واژه "زرشاه / پادشاه زرین" میباشد، ضروری است که این مساله در اینجا توضیح داده شود:

هسته اصلی فدراسیون قبایل مادی از شش قبیله تشکیل شده بود، که یکی از مهمترین آنان قبیله موگان (مغان) مادی بود که وظیفه اصلی آنان ترویج آیین زردشتی بود. مادها دارای یک زبان با دو گویش مختلف بودند، یکی گویش عمومی یا همگانی که در امور حکمرانی، اداری، نظامی، بازرگانی و ارتباطات قبایل با همدیگر بکار برده میشد، دیگر گویش قبیله موگان (مغان) بود که فقط در امور دینی بکار گرفته میشد. کتاب اوستا بدین گویش سروده شده بهمین خاطر این گویش را زبان اوستایی مینامند. این دو گویش هم اکنون پس از هزاران سال همچنان در زبان گُردی با کمی اختلاف موجودند. گویشهای "کرمانجی، سورانی و کلهری / فلی"، ادامه گویش عمومی مادی هستند و گویشهای "هورامی، زازاکی و لکی" ادامه گویش موگی / اوستایی هستند.

یک معیار اصلی که این دو گویش را چه در زمان مادها و چه هم اکنون از همدیگر جدا میکند، تلفظ حرف "خ" است. حرف "خ" در گویش اوستایی اگر قبل از حرف "و" بیاید، غالباً به حرف دیگری که آوایی مابین حرف "و" و حرف "ه" دارد تبدیل میگردد. این حرف نه "و"

⁴² آش یک واژه قدیمی ایرانی است به معنی "تعویض" که علاوه بر گُردی در یغناپی هم که تنها گویش بازمانده از زبان سغدی است، کماکان به کار برده میشود. در مقاله‌ای به قلم "علی رواقی" در باره گوش یغناپی، ۲۹ شهریور ۱۳۹۶، در پیج "راسخون" در باره "آش کردن و آش شدن" به معنی "تعویض" به تفصیل نوشته است، برای مثال: پیزار زری و خوش نمای خود را به بوت ساده‌ی بی وضع آش کنید. من گنجشک خوده به هیچ چیز آش نمی کنم (هلال عید از پس پنجره / ۷۹).

است و نه "ه" ولی به آوای "و" نزدیکتر است. در فرهنگهای اوستایی این حرف را به شیوه "Xv یا Hv" نشان میدهند، برای مثال:

اوستایی	هورامی	کرمانجی / سورانی / کلهوری	فارسی
ویم ⁴³	ویم	خوم / خوم	خودم
هونی / ونی ⁴⁴	هونی / ونی ⁴⁵	خونی / خوینی	خونی
واس / واز (vas/vaz) ⁴⁶	واس / واز ⁴⁷	خواس / خواز	خواست
هور / وهر (Hvar) ⁴⁸	هور / وهر ⁴⁹	خوهر / خوَر	خورشید
هوشیتی / وهشیتی (Hušiti) ⁵⁰	وشیتی / وهشیه تی	خوشیتی / خوْشیه تی	خوش بودن
واره تا ⁵¹	وارته / وارته تی	خواردده / خواردنی	خوردنی
هوْشک / وشک ⁵²	وشک ⁵³	وشک / حوشک	خشک

حال با توجه به این توضیحات ببینیم واژه زراتوشترا یا زراثوشترا به معنی چیست.

زبان مادی	اوستایی	فارسی
تخشترا	توشترا	شاه
خشترا	ئوشترا / وشترا	شاه
زرا تخشترا	زرا توشترا	زرشاه / شاه زرین
زرا خشترا	زرا وشترا / زرا ئوشترا	زرشاه / شاه زرین

⁴³ Vaêm. Avesta Dictionary by K.E. Kanga, <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

⁴⁴ Vohuni. (همان منبع قبل)

⁴⁵ فرهه نگی وشه نامه، هورامی- کوردیی ناوه پراست، بیدار، هه ولیر ۲۰۱۰، ل. پ ۱۰۰۵

⁴⁶ vas / vaz = desire, wish/ marry, 1.87, 1.176, 3.216, Base Form Dictionary

⁴⁷ فرهه نگی وشه نامه، هورامی- کوردیی ناوه پراست، بیدار، هه ولیر ۲۰۱۰، ل. پ ۹۷۷

⁴⁸ hvar = 20 (G) n. Sun, Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 606

⁴⁹ فرهه نگی وشه نامه، هورامی- کوردیی ناوه پراست، بیدار، هه ولیر ۲۰۱۰، ل. پ ۱۰۰۹.

⁵⁰ hušiti = good dwelling, comfort, safety' 2.199, 4.396, Base Form Dictionary

⁵¹ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 141

⁵² hushka = 6 (plG) dry (k601, b1839), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 601

⁵³ فرهه نگی وشه نامه، هورامی- کوردیی ناوه پراست، بیدار، هه ولیر ۲۰۱۰، ل. پ ۹۹۹.

بنابر این در اینجا مشخص میشود که معنی واژه زرا توشترا/ زراٹوشترا، "زرشاه یا شاه زرین" است، حال اگر نگاهی به نام "فراشا ٹوشترا (Ferašaoštra)" بکنیم که نام یکی از مهمانان زردشت در مراسم عروسی دخترش بوده و اسم او در "گاتای وهیشتو هویش دیش"⁵⁴ آمده است، صحت این استدلال را تأیید میکند. چه واژه "فراشا Fəraša"⁵⁵ در زبان اوستایی به معنی درخشان است. اگر ما واژه "ٹوشترا" را مانند محققین غربی به "شتر" معنی کنیم، آنوقت "فراشا ٹوشترا" به معنی شتر درخشان خواهد بود که چنین نامی برای او که بنظر میرسد شاه و یا وزیر بوده باشد نمیتواند نام مناسبی باشد. واژه فراشا هنوز هم در زبان گُردی باقی است و بصورت "قُرشه/ ورشه" تلفظ میشود، به همان معنای درخشان (ن.ک به هه‌نبا‌نه بؤرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار، ۱۹۸۹ جلد ۲ ص ۹۱۰). بنابراین معنی درست "فراشا ٹوشترا" شاه درخشان/ پادشاه نورانی است و معنی درست "زرا توشترا/ زرا ٹوشترا" شاه زرین است.

mānawa (مانه‌وه): به معنی مانده است از مصدر "منای (manāy)" در هورامی.

bē (بی): به معنی بی/ بدون است.

das (دس): به معنی دست است. در زبان گُردی هورامی و در گویشهای جنوبی گُردی واژه‌هایی که حرف "س" دارند، اگر بعد از "س" حرف "ت" بیاید، معمولاً دیگر حرف "ت" تلفظ نمیشود، برای مثال:

هورامی- کله‌ری- لکی	سورانی - کرمانجی	فارسی
راس (راس = کوردی)	راست (راست = کوردی)	راست
پرس (په‌ره‌س)	پرست (په‌ره‌ست)	پرست
مس (مه‌س)	مست (مه‌ست)	مست
خس (خه‌س)	خست (خه‌ست)	غلیظ
دارسان	دارستان	درختزار/بیشه

⁵⁴ تاریخ ماد تألیف ا.پ. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۰۵.

⁵⁵ Fəraša: Shining, [Yasna 30 -- a qatha about reward and punishment](#) Jonathan Slocum and Scott L. Harvey, [Old Iranian Online \(utexas.edu\)](#)

بوستان	بیستان (بیستان)	بیسان (بیسان)
گُردستان	گُردستان (گوردستان)	گُردسان (گوردسان)
شست	شست (شهست)	شس (شهس)
انگشت	انگست (ئه‌نگوست)	انگس (ئه‌نگوس)
دست	دست (دهست)	دس (دهس)

bazaikā (بزیکا): در زبان گُردی به معنی ترحم است.

nekā (نکا): فعل مضارع سوم شخص مفرد به معنی نمی کند.

hormaz (هُرْمَز): به معنی ایزد/ یزدان می باشد.

wa (وه): حرف اضافه است معادل "به" در زبان فارسی، در زبان گُردی هم بصورت "وه" و هم بصورت "به" تلفظ می شود.

hwēč (هویچ): به معنی هیچ آمده است.

kas (کس): به معنی کس است.

ترجمه فارسی:

- | | |
|--------------------|------------------------------|
| آتشها خاموش | ۱) هُرْمَزْکده ها تخریب |
| بزرگ بزرگان | ۲) خود را پنهان کردند |
| ویران کردند | ۳) ستمکار عرب |
| پهله تا شهرزور | ۴) اشغال کردند/ (سقوط کردند) |
| به اسیری رفتند | ۵) زن و دختران |
| مرد دلیر | ۶) در خون غلتید |
| بی یاور ماند | ۷) روش زردشت |
| هُرْمَزْ به هیچ کس | ۸) ترحمی نمی کند |

جمع‌بندی:

همانطور که د. آرش اکبری مفاخر هم در مقاله خود نوشته‌اند، مضمون این شعر و زبان آن متعلق به سده نخست هجری است. تصویری که این شعر از وقایع اتفاق افتاده در آن زمان بیان میکند، دقیقا انطباق دارد با جنگ‌ها و اتفاقاتی که در کتاب‌های تاریخی و بخصوص "تاریخ مردوخ"⁵⁶ نوشته آیت الله مردوخ آمده است (مردوخ: ۱۳۵۱: ۱۲۲-۱۲۳).

شاعر شرایط دشوار آن روزها را بچشم خود دیده و تحت تاثیر چنان وضعیتی این شعر را سروده است، وگرنه معمولا پس از گذشت یک سده، وقایع ناگوار تاریخی دیگر حساسیت خود را از دست می‌دهند و رویدادها و مسائل دیگری جای آن را می‌گیرند. امروز دیگر کسی برای قتل عامی که در "قه‌لای دمدم" روی داده است، شعری نمی‌سراید.

اگر ما این شعر را در کنار دیگر سرودهای یارسانی قرار داده و مقایسه بکنیم، مشاهده می‌کنیم که زبان شعر و سبک آن با بخش زیادی از اشعار یارسانی هم خوانی کامل دارد، تنها فرق آن در این است که زبان این شعر اصیل‌تر و بدور از هرگونه واژه بیگانه است، با اطمینان خاطر میتوان گفت که تفاوت زبانی این شعر با شمار زیادی از سرودهای یارسانی در حد ۳ تا ۴ سده است. برای مثال:

شعری از بابا نجوم لورستانی سده‌ی سوم هجری، (سه‌فی زاده، ۲۰۰۸: ۵۸).

زهروان بیانی، زروان بیانی نه ده‌وره‌ی وه‌رین زهروان بیانی

ئه‌هری و وه‌رمز و یاران دیانی کالای خاس یار ئه‌و ده‌م شیانی

ترجمه:

زروان بودم، زروان بودم در عهد پیشین زروان بودم

اهریمن و هُرمز و یاران را دیدم کالای پاکی و نیکویی را آن دم برگزیدم

⁵⁶ تاریخ مردوخ، آیت الله محمد مردوخ کردستانی، ۱۳۵۱ خورشیدی، ص (۱۲۲-۱۲۳).

مثال دیگر: شعری از دایه توریزی هورامی، سده‌ی چهارم هجری، (سه‌فی زاده، ۲۰۰۸: ۷۴)

زَیْلَ که‌ران په‌وشه‌ن، زَیْلَ که‌ران په‌وشه‌ن یاران و خوه‌ره زَیْلَ که‌ران په‌وشه‌ن
سه‌رسپه‌رده بان و یاری وه‌شه‌ن بسازن په‌ری وِیتان یوْ جه‌وشه‌ن

ترجمه:

دل‌ها (را) روشن کنید، دل‌ها (را) روشن کنید یاران با فر ایزدی دل‌ها (را) روشن کنید
باور آوردن به آئین یاری خوش است بسازید برای آخرت خود یک جوشن

از طرف دیگر دیرینگی برخی از واژه‌گان موجود در این شعر از جمله: هوزمزگان (پهلوی)، آتران (پارتی)، کنیکان (پارتی)، زورکار (فارسی باستان/ پارتی) و زراتوشتر/ زراتوشتره (اوستایی/ پارتی) خود گواهی بر اصالت و تعلق این شعر به سده‌ی یکم هجری است. از سده‌های سوم و چهارم هجری بعد بسیاری از واژگان و اصطلاحات پارتی و پهلوی یا دچار فراموشی شده و یا تغییر شکل یافته بودند.

در مورد خط این شعر نیز کاملا مشخص است که با خطی واضح و متکامل پهلوی نوشته شده است. در این مورد میتوان دو احتمال را فرض کرد. یک احتمال میتواند نظریه د. آرش اکبری مفاخر باشد که "شعر را یک روایت سینه به سینه و موجود در فرهنگ شفاهی دانسته که در سده‌های بعد مکتوب شده است (آرش اکبری مفاخر، ۱۳۸۹: ۲۳)". اما آنچه که این فرضیه را ضعیف می‌کند، این است که همانطور که در بالا گفته شد در سده‌های بعد دیگر بعضی از واژگان تغییر شکل داده بودند و نوشتن آنها به همان شکل قدیمی خود تقریبا غیر ممکن بود.

اما من احتمال بیشتر را در این میدانم که این شعر، قطعه‌ای بوده است از یک دفتر شعر که در سده‌های بعد از روی آن دفتر این قطعه شعر کپی شده است، و بیگمان خود دفتر شعر مانند بسیاری از کتب قدیمی دیگر از بین رفته است. املاي واژه "ژن" که با خط قدیم (بدون نقطه) نوشته شده است میتواند خود دلیلی بر این باشد که از روی نسخه قدیمی کپی شده است. بهر حال متاسفانه چون اصل این پوست نوشته در دست نیست نمیتوان تاریخ کتابت آن را دقیقا تعیین کرد.

در پایان نکته‌ای را ضروری میدانم که خاطر نشان کنم، از نظر علمی هیچ چیزی مطلق نیست، اما از طرف دیگر علم هم‌ها میگوید که جعل کردن چنین متنی امکانپذیر نیست. مطلب را با گفته‌ای از دیاکونوف پایان میرسانم.

دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد در مورد بازنویسی اوستا چنین مینویسد:

"طبق روایات زرتشتی، اوستا در اول مرکب از ۲۱ نسک بود که بخشی از آنها هنگام فتح ایران بدست اسکندر مقدونی نابود شد. در این روایات بی شک حقیقتی وجود دارد. بخشهای اصلی اوستا قبل از اسکندر نوشته شده بود، زیرا گمان نمی رود بعد از قرن چهارم پیش از میلاد دانشمندی تصریف دستوری مرده و کهنه و ویژگیهای صوتی و دیگر خصوصیات زبان مهجور اوستا را احیاء کرده بصورت اول در آورده باشد"⁵⁷.

در این گفته دیاکونوف حقیقتی نهفته است، اگر ما فرض کنیم که اوستا ۱۰۰ سال پیش از فرمانروایی مادها یعنی در قرن هشتم قبل از میلاد تحریر شده باشد، بنا بگفته دیاکونوف پس از گذشت ۴۰۰-۵۰۰ سال، دیگر غیر ممکن است که کسی بتواند با همان زبان کتاب اوستا را دوباره بنویسد، بنابر این او معتقد است که بخش‌های دیرین اوستا از قبل بصورت نوشته موجود بوده است. حال سوال اینجاست که چگونه ممکن است که کسی بتواند با زبان ۱۳۰۰-۱۴۰۰ سال قبل شعر بسراید و شرایط آن زمان را به تصویر درآورد و با خط پهلوی آنرا ثبت نماید! اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد این یک معجزه است و من شخصا به معجزه اعتقادی ندارم.

⁵⁷ تاریخ ماد، تالیف ا.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۶۷.

ضمیمه:

زندگی و فعالیت های دکتر سعید گُردستانی



از آنجائیکه این دکتر سعید گُردستانی بود که چند نسخه از روزنامه شرق نزدیک که تصویر "پوست نوشت" ای که شعر هُرمزگان در آن درج شده بود را با خود به ایران و گُردستان آورده بود و هم او بود که با کمک ملک الشعراى بهار برای اولین بار آن را ترجمه نمود و هم اوست که اتهام جاعل بودن بوی نسبت داده می شود بنابراین این ضروری است که بطور کوتاه از زندگی و فعالیت های او یادى بشود.

دکتر محمد سعید گُردستانی فرزند ملا رسول در سال ۱۲۴۲ ه.ش (۱۸۶۳ م) در خانواده ای فقیر در سنندج به دنیا می آید. سعید مدتی پیش پدر و در مسجد دارالاحسان سنندج به تحصیل علوم دینی به فارسی و گُردی و عربی می پردازد. گویا در سن ده سالگی مادرش بر اثر مبتلا شدن به مالاریا جان می سپارد. در سن ۱۳ سالگی بعد از فوت پدر و با وساطت عبدالمومن سوم مردوخى امام جمعه سنندج به عنوان امام جماعت و مدرس مسجد دباغان جانشین پدر میشود.

چند سال بعد عده ای از مسیونرهای مسیحی وارد سندنج شده و او بعنوان مترجم نزد آنان مشغول به کار میشود. در پاییز ۱۸۷۹ در ۱۷ سالگی با کشیش یوحنا آشنا شده و سعید به او فارسی و او نیز به سعید آشوری و عبری می آموزد. در سال ۱۸۸۰ او مخفیانه به آیین مسیح در می آید. با افشا شدن این مساله و درگیر شدن مردم با او و تهدیدش به مرگ، به ناچار ترک دیار کرده و به همراه کشیش کاتولیکی بنام مستر جیمز هاکس به همدان کوچ می کند، در آنجا انگلیسی می آموزد و با هاکس به تدوین فرهنگی می پردازد. در تابستان ۱۸۸۲ دکتر الکساندر و همسر او از آمریکا وارد همدان شده و بیمارستان بزرگی راه می اندازند و سعید نیز مترجم آنان شده و از این طریق با پزشکی آشنا شده و به آن علاقمند می گردد. در ۱۸۸۸ با ربکا دختر کشیش شمعون ازدواج می نماید.

در اواخر ۱۸۹۱ دکتر الکساندر به او اجازه ی طبابت داده و از این تاریخ به بعد دکتر سعید خان گردستانی نام می گیرد. و پس از چندی رسماً جانشین دکتر الکساندر در مدیریت بیمارستان می شود. بعد از دو سال او نیز مدیریت را به دکتر هلمز سپرده و با ربکا و دخترش سارا و دکتر هوگبیرگ سوئدی در ۲۹ ژوئن ۱۸۹۳ راهی سوئد می شوند. پس از یک سال توقف در سوئد اقامت در آنجا را بصلاح ندیده و از آنجا راهی لندن شده و در دانشکده ی پزشکی در رشته های آناتومی، میکروب شناسی و چشم پزشکی مطالعه نموده و در ۱۸۹۵ به بیمارستان همدان بر می گردد. مدتی پزشک عین الدوله (داماد مظفرالدین شاه و استاندار جنوب غربی کشور) بوده و گویا چند بار نیز مانند پزشک برای مداوای خود مظفرالدین شاه قاجار نزد او رفته بود.

در بهار ۱۹۰۲ پسرش ساموئیل را به لندن برده و به تحصیل می گمارد و خود نیز در لندن به تحصیل بیشتر در رشته چشم پزشکی می پردازد و در ۱۹۰۴ در این رشته فوق دیپلم گرفته و به تهران برگشته و تا ۱۹۰۸ آنجا می ماند. سپس به همدان برگشته و در آنجا به کارها مطالعاتی و طبابت مشغول میگردد. در این هنگام بمنظور کار پزشکی و مداوای افراد سرشناس چندین بار به زادگاه خود گردستان و منطقه اورامان مسافرت میکند. در یکی از این سفرها او مهمان شیخ علاءالدین نقشبندی میشود و شیخ برای او تعریف میکند که یکی از مریدان او سه قطعه پوست نوشته قدیمی را در یکی از غارهای منطقه پیدا کرده است. د. سعید از آنها خواهش میکند که اگر ممکن است او این پوست نوشته ها را با خود برده تا آنها را بدست متخصصان برساند تا شاید آنان بتوانند این نوشته ها را بخوانند، و بدین ترتیب او این سه

پوست نوشته را بدست آورده که بعدا با خود به لندن برده و در سال ۱۹۱۳ آنها را بدست پروفیسور "ادوارد براون" میرساند.

این سه "پوست نوشته" مربوط به سده یکم قبل از میلاد هستند. یکی از آنها که به خط آرامی قدیم و بزبان گُردی عهد اشکانیان نوشته شده است بدست کاولی (A.E. Cowley) که تخصصش در خط و زبان آرامی بوده است میرسد و دو پوست نوشته دیگر که به خط و زبان یونانی بود بدست پروفیسور مینس (E.H. Minns) میرسند. مینس در گزارش خود در مورد این پوست نوشته ها می نویسد که تعدادشان زیاد بوده اما فقط سه عدد از آنها بدست سعید خان رسیده که او هم آنها را به لندن منتقل کرده است. مینس همچنین می نویسد که چون این پوست نوشته ها متعلق به دکتر سعید بود، آنها در نظر داشتند که وی را جبران کرده و مبلغی به وی پرداخت گردد، اما دکتر سعید از دریافت هر گونه وجوهی از این بابت خودداری کرده بود، بهمین جهت مینس او را مورد ستایش قرار میدهد. د. سعید کتبا حق انتشار پوست نوشته ها را به مینس و حق نگهداری آنها را به موزه لندن میدهد.

با تغییراتی که در ایران بوجود آمده بود و با به حکومت رسیدن رضا خان پهلوی در ۱۹۳۷ دکتر سعید دستگیر میشود که با پی گیری های پسرش مهندس ساموئیل سعید و با پا در میانی پروفیسور دکتر هاردی کوشینگ آمریکایی و روزولت رئیس جمهور و مداخله ی سفیر انگلیس و آمریکا پس از ۹۹ روز از زندان آزاد می گردد و بعد از آزادی در تهران ساکن میشود. در سال ۱۹۳۹ همسرش ربکا را از دست می دهد و در آنجا به دور از سه فرزندش سارا، ساموئیل و لموئیل به ترجمه و به نظم در آوردن انجیل با گویش اورامی و با نام (مزگانی = مژدگانی) وهمچنین به نوشتن یک فرهنگ گُردی با چهار گویش مشهور آن می پردازد که متاسفانه این فرهنگ هنوز به چاپ نرسیده است، اما کتاب مزگانی او در ۵۸۰ صفحه چاپ و منتشر گردیده است. دکتر سعید در مدت اقامت خود در تهران با ادیبان و نویسندگان نامدار ایرانی که در تهران ساکن بودند از جمله ملک الشعرا بهار، رشید یاسمی و دیگر اعضای جرگه دانشوری آشنایی نزدیک پیدا میکند. او در سال ۱۹۴۱ بار دیگر به همدان بر میگردد و سر انجام دکتر سعید در سن ۷۹ سالگی در ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۲ در همدان چشم از جهان فرو می بندد.

"صدراالشرف در خاطرات خود آورده است یکی از وقایع همدان در زمان حکومت اخیر سالار السلطنه این بود که دکتر سعید گُردستانی که از دکترهای خیلی خوب و مجرب بود در همدان

سکونت داشت، او در لندن تحصیل طب کرده بود و معروف بود که در لندن غسل تعمید کرده و دین نصرانیت اختیار کرده است. در این موقع کتابهایی بر ضد اسلام از اروپا برای او می‌رسید و او آن کتابها را در میان جوانها انتشار می‌داد. حاج شیخ باقر همدانی که نام و تفصیل حال او را قبلا نوشته ام حکم به وجوب قتل و مهدورالدم بودن دکتر سعید داد و او تحت الحمایه انگلیسی‌ها بود و همیشه توصیه او را به دولت می‌کردند. دکتر سعید نتوانست دیگر در همدان بماند و شبانه به شورین نزد امیرافخم رفت و امیرافخم او را با یکی دو نفر سوار به تهران فرستاد که تا چند سال قبل در تهران بود. بعد به همدان رفت و در آنجا فوت شد. (صدرالاشرف ۱۳۶۴: ۱۶۳-۱۶۴).⁵⁸

⁵⁸ شاهو عبدی (۲۰۱۸)، هورمزگان پیمان ناته‌ران کوژان، هاپا، وه‌رزنامه‌ی فرهه‌نگی، ژماره‌ی ۲۱ و ۲۲، ص ۲۶.

منابع:

- ملک الشعرا بهار (۱۳۱۶)، شعر در ایران، مجله مهر شماره ۵.
- بهرام فره‌وشی (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، چاپ سوم.
- ا.پ. دیاکونوف (۱۹۵۶)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز (۱۳۴۵)، تهران.
- رشید یاسمی (۱۳۱۸)، گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، نشریات مجمع ناشر کتاب، شماره ۹.
- آرش اکبری مفاخر (۱۳۸۹)، سرود ورمزگان، مجله مطالعاتی ایرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه باهنر کرمان، سال نهم شماره‌ی هفدهم.
- حسن رضائی باغ‌بیدی (۱۳۸۱)، دستور زبان پارسی، چاپ اول، تهران.
- جاماسب آسانا (۱۳۷۱)، متون پهلوی، چاپ اول، چاپخانه نیلوفر.
- فریدون جنیدی (۱۳۶۵) نامه پهلوانی، چاپ نخست، تهران.
- یحیی ماهیار نوابی (۱۳۷۴)، یادگار زیران، ناشر اساطیر، چاپ اول.
- قاسم هاشمی نژاد (۱۳۶۹)، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، تهران.
- محمد مردوخ کردستانی (۱۳۵۱)، تاریخ مردوخ، چاپ دوم.
- د. جمال رشید احمد (۱۹۹۸)، لیکۆلینه‌وه‌یه‌کی زمانه‌وانی ده‌بارهی میژووی کورده‌واری، به‌غداد.
- سدیق بۆره‌که‌یی (۲۰۰۸)، میژووی ویژه‌ی کوردی به‌رگی یه‌که‌م، هه‌ولێر.
- شاهو عبدی (۲۰۱۸)، هورمزگان پمان ئاته‌ران کوژان، هایا، وه‌رزنامه‌ی فره‌ه‌نگی، ژماره‌ی ۲۱ و ۲۲.
- ئه‌یوب پۆسته‌م (۲۰۰۶)، یارسان، چاپی یه‌که‌م سالی ۲۰۰۶ زایینی.
- دیوانی سه‌یدی (۱۹۷۱)، چاپخانه‌ی کامه‌رانی سلیمانی.
- فره‌ه‌نگا کانی (۲۰۰۹)، جگه‌رسۆز، چاپی یه‌که‌م، هه‌ولێر.

- بیدار (۲۰۱۰)، فرههنگی وشهنامه، هوّرامی- کوردیی ناوه‌پراست، هه‌ولیر.
- ج. رسولی و د. کیدی الن (۱۹۸۲)، شرح زندگی د. سعید کردستانی.
- مظهر ادوای (۱۳۹۴)، دکتز سعید خان، اسطوره اخلاق پزشکی، فصلنامه تاریخ پزشکی، سال ۷، شماره ۲۲.
- شوینه‌وارناسی - ئه‌شکه‌وتی هه‌زارمیرد Facebook | hazar merd Cave Cave of a...
- <http://persianacademy.ir/UserFiles/File/NF/24/NF-24-18.pdf>
- Sanskrit - Dictionary (learnsanskrit.cc)
- Guru: English Translation of the Sanskrit word: Guru-- Sanskrit Dictionary
- Jonathan Slocum and Scott L. Harvey,
<http://www.utexas.edu/cola/centers/lrc/eieol/aveol-BF-X.html>
- Çeko Kocada (2010). Ferheng, Kirmancki (zazaki)- Kurmanci, Berlin.
- Avesta Dictionary by K.E. Kanga.
<http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>